

۱۰۳۵

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	کتاب جزایرت ویرات
مؤلف	
موضوع	تالیف
شماره	۲۲۵۸
مؤسسه	۱۳۰۲
شماره دفتر	۱۵۷۹۴
	۲۱۹۷



خطی - فهرست شده -
۸۶۱۲

باز
۷

۱۰۳۵



بازدید شد - ۱۳۴۰

۱۰۳۵

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۱۰۳۰

بازدید شد
۱۳۸۱

۱۰۳۵

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتابخانه جنب وزارت فرهنگ	
اسم کتاب	مؤلف
موضوع	تالیف
شماره	۲۲۵۸
۲۱۵۷	
مؤسسه	۱۳۰۲
شماره دفتر	۱۹۷۹
	۲۱۵۱



خطی - فهرست شده
۲۱۶۷

کتاب

در جواهرات و فلزات

و خواص هر یک

تصنیف محمد بن منصور که حسب الامر السلطانی

ابوالصحر بن محمد بن علی

نکاشته

مذلل افارص در عهد
 صبح و شب بخوبی
 گفته مختصره
 سه بار
 رتبه به نیت
 ۲۱۵
 محمد در
 لذت شنبه دلشد

را نقل کرده اند
 ۲۳۸۲



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 سپاس و ستایش بی اندازم و قیاس صانع را که جز
 صنعش باز آید کائنات بجا هر ثوابت و سیادت او را
 داشت حاکی که صبر بی عجز و نیاز آید و در هر کجا
 در نیاز بر در نیاز روان گردانند مبدی که در ج سما
 سپهر از در آری پرورد کرد و کجین سینه عارف از
 معارف پر کوه ساخت مر کبی که جوهر پاک را بختان
 عشق و هوا پاک و خال پیوند داد و آرزای ایشان
 عظیم الشان که عجم بزمان و نادره دور است آراء
 نابود بیاد آگاه وجود او در معبودی که عامه عباد
 سجد هزار دامه تکلیف در کردن انداخته بیار العباد
 کون و فساد و فرستاد در هنگام بند فواری مستحق

از افلاک

از افلاک

گزارنده محسود و محسود ملاء اعلا گردانید و در مقام
 بی نیازی بیکر زینا منظر انسانی را شرب مایات چشما
 با خال سراه براب گردانید عالم ادب که شمع کافوری صبح
 شعله مشعله افتاب بر دشن گردانید و سواد لک شب
 در شب چراغ کواکب منور و مزین ساخت و خامه طلر
 نقش بر آب نزد در می خوشتر از جادیت کیش و نقاش
 نظرش بر تنی بخاک داد که من معری بگوین پذیرفت **نظم**
 فطره ای که انصاف صحابی بچکد در کف ز پیش تو او
 مرغان کردد پاره خون که در اندر سر کی کوه از سعادت
 که منتر اهل بدخشان کرد و درود نام عدد در تار فافله سنا
 مسافران وجود که بنا شد نظر که پیا اترس وجود کیا از آباد
 بر ابر کرد جوهر شناسی که در یکتای بی هنای و حد
 از نفع بحر عمیق کثرت استخراج نمود و خواجه که جهان
 پر سود ای عشق و هوا از فلوم مقدس رویش در و
 یافت با ربک بینی که دیده دور بین را بکل مازاع البصر

ساخت و آن در پیکر امر در فواصل احوال فرجامشاهی
کرد مسند نشینی که الهیاب ختام دولت و شوکت از فرا
ز آخ پنهانی جهان فانی کنز آمده بار نادم و جام و جام
اموا سرگردانده پای به بند از اسرار و اف نه پامه افلاک
و دامن پاکتر از نو ده خاک این معانی الوده نکشت جای
سوی که خود دو اندیش خنده دان پنهانیت سپهر ادب
نیز رفتاری که بیگان بهر ملک و هم و کمان از دو بدن در
او عاجز مانده اندند مایه امید و بیم صدف وجود را
نظر حقیقت پیش از کون و مکان گذشته در اوج لامکان
جولان میکند و محسب تر نعت و درش زهره دامش کرد
بکا و نشانه کرد جهان مبرک و امان را همفاری که دستک
از ظلمات عدم به پر فوی نور نخستین او شد مشکل کشا
که خلاصی عالم از فزع اعظم بوسیله شفاعت او خوا
بود نظم از ظلمات عدم بی آمدی و پیش سر دادم چو ای
در دستش هم از نور نخستین بد الله کوسست اند

کوسست انصرا اسنین غیب پوشیده: فشانده اسنین
در خسته در نخستینت چو چرخ زال بچید مور باها
فبانت را نمود کسزده انساغت بساط عز و تکلیف
محمم راوی مع الله مظهر اسم اعظم الله الناس لله المنا
الله العارف بالله العری الاوجدی ابو الفاسم محمد عری علی
در الصلوة و تحف الخیات و علی اله و اصحابه معدن
الدرایک و نجوم فک الهدایه **بکرها** چون اقل الخلفه بل
لاشی فی الحقیقة محمد بن منصور و ما مورد شد بدانکه
در میان جواهر ثریب نماید و بر هم کنایه محفی غنا تلفست
و اعلی و احسن و اجمی جواهر باسرها جوهر وجود باجو
در صرح خلافت و کوه مکان معدن و رافلتست چه
در دمای مکرم و عطا کسروی و چه کوه کوه باشکوه
شوکت و رعیت پروری چه در با و چه کوه عالم بصیر
یکی از احادیثی ادم بر آمده و جهانی در کسوت اسانی محفی
نظم بحر اعظم در می پنهان شده: در سه کزین عالمی

پنهان شده: بگدهان خواهیم به پنهانی فلک: ناکویم
 شرح آن در شک فلک لاجرم بندی از احوال این جوهر
 عالی کشف در دو فصل **فصل اول** در معدن او معدن این
 در لطیف و مصدر این جوهر شریف صاحب فران دریا
 که نقش بند خپال بر صورتش و مثال او نتواند کرد
 هسو او عطا بخش کیمی دار که چشم روزگار در هیچ فر
 فرین او نماند و نخواهد دید همای حجابش بیخه و شک
 هفت اقلیم را از پریاک کوفته از فساد و نگاه نگاه بند
 دو طیب عنایتش از شربت عذب عدالت بسکن خوار
 مظلومان داد خواه می نماید سناه چرخ مسکن خود
 تابان و کرد موکش سر مه چشم امید مظلومان زها
 دولتش بر شیه بلند شده که دست حوادث زمان با
 عمر مسد و پایه قلدرش چندان ارتفاع یافته که بر روی
 نه پایه کردن بر روی محبوبان بخش در جوهر
 دشمنان کل سرخی پرورد و مورچه جوهر شمشیر

موز

شمشیر مجورد و صدمه کوز کواش در صبح در سینه
 شام می کشد و هب شیخ خون نفسش خون شفق از
 خود شید می چکاند چاک سواری که اگر یاره یار سرعتر
 هب دهد مرکز خاک بیالای فلک جهان کند آفتاب که
 اگر کند کبابی را در گردن ایام کوشه افکند او را باز کرد
 کمانداری **نظم** ز نهادن شب بزم بر چرخ پیر
 کشد صدمه در چشم سوزد بخت هر چند دور زمان
 اختر از ادراک کردند که اندیشه نقش که خلاف مراد او ماند
 ندیده و چند آنکه شاهان جنگ جوی رخ بسوی او
 ایشان را بیک دست برد او اسب دولت پیاده ساختند
 پیل ملاحت انداخت عجب بنیست که دایه آسمان منایت
 و فروری هم رکاب فو اما اند عجب است که دایه بود
 جوانش با وجود شب و شباب آواب و مرغی لبایند **نظم**
 بوزم اندران زهر فزایان سوز: به بزم اندران ماه
 در روز غماخته شب بر روز سفید: کشایند کج پیش

فرا بنده کرد از ورد گاه **فشانده خون ز ابر سیاه**
 صفحه ضمیر منیش محل انقاش حفا بوق و لوح خاطر خطیرش
 مهبط انوار دفا بوق علماء عصر از فیض کلمات حکمت **امین**
 حل مشکلات میکند و فضلا در هر امر بر تو عین است کحل
 اشیا نش مفضلان **عی نمایک السلطان الاعظم الاکرم**
 الا فم مجرد و اسم الملة الحقیة **عج ما ترالدولة العباسیة**
 المائة السابعة **مسنزل الدهر عن طاعة الایمه الموبدین**
 الایمة السلطانیة **بن السلطان ابو الفتح حسن بها دریا**
 خلد الله مدی الزمان زمانه و افاض علی البریه و بوه **حسنا**
فصل دوم در صفات اصحاب دولت که فاف نافی
 جهتان از احسان و الطاف بیکران او محفوظ گشته و عا
 رعایا بد کفر او از فتنه آخر الزمان محفوظ مانده اگر **حفظ**
 هر روز از زمان دهد کبد کو دین را در آن کند و اگر معاند
 پیر اشکرت نماید رخنه فنا بخشهای حوادث زینا
 مسدود کند چو یان ز جابلش پشت پیش از نیجه کوک **شینه**

میگرد

میگرد و میزبان اغماش مهمان را از خویش و پیوند
 بیکانه میگرداند کف کر عیش سرزنی کافه بر باد اکنبد شده
 و لطف عیش نضای جوانج عامه ناس را و کبر گشته **نظم**
 عدم در اید باشد فطره یادان اگر **از کف دریا بنوش**
 بخش شاموزد سحاب برای میزس ثالث بن برین پیام فل
 مونی فرزند در ایام معدلش جز ساعز شراب که غارت
 عفو میکند تلج کشته بنسبت دیگر از گاه **ریا کرا با دای**
 بر کسب فتنه و آشوب جز در چشم و زلف بنان یافت **شود**
وسیلای جز سر شک در چهره عاشقان صورت می
 در درین دهر غیر غنچه کل خونین نی کو در دور زمان جز
 ساعز مل تلج کما می کجاست **نظم** لطفش بکرم چاره **بیکند**
 عدلش ستم از زمانه او بر کند **در هر موسم عدلا و صبرا**
 ان یاسرم که پیراهن کل یاسرم **کشد شاه جیشک بر کم و ستم زند**
 مسکن در شکوه داد ادای حسرت و خصم بند فلعه کشای **دو**
 شجره الخلافه شجره دوخته العدل و رافه ایسه الله **بین**

9
 للجمد في علاء كلفه مني خليل الرحمن ابو الفتح خليل جبار طاهر
 ان خليل است که چون فزیم در میدان ز فخر کارها دینا
 عز و پندار سلاطین نامدار ابراهیم وار پاره پاره کرد
 دشمنان دوکت فاهمه واخذ لهم الله معنوه و مغلوب هبنا
 از خان و مان اواره کرد اینده خلد الله ملكه و سلطانة و انا
 علی غامة العباد بوه و لحسنه ما خرج الله من الصدوق
 البه علی **بدا** که ز نسیب این رساله بکفتم و در معانی
 و خاتمه **مقدم** در مواد اجسام مقدمی و کیفیت نگون ایشان
 و امور منعلقه بان فصل اول در جواهر و در وی بیست
 و خاتمه **باب اول** در **باب دوم** در نافعون **باب سوم**
 در زرد **باب چهارم** در زبرجد **باب پنجم** در الماس **باب**
ششم در عین الهمر **باب هفتم** در لعل **باب هشتم** در یاقوت
باب نهم در نایز هر دو سائر اجماد منکونه در حیوانات
باب دهم در عقیق **باب یازدهم** در استباه یا فوٹ **باب**
یازدهم در جریع **باب سیزدهم** در مفاطیس **باب**

بمنزل دهم

چهاردهم در سباده **باب پانزدهم** در دهنه **باب**
 شانزدهم در لاجورد **باب هفدهم** در مرجان **باب**
 هجدهم در شیم **باب نوزدهم** در بلور **باب بیستم**
 در حبست **فصل** در اجاز منقرنه و نسبت جواهر با
 با یکدیگر **معانی** در فلزات و در وی هفت یا بست
باب اول در طلا **باب دوم** در نقره **باب سوم** در مس
باب چهارم در فلز **باب پنجم** در اسرب **باب ششم** در آهن
باب هفتم در خار صی **باب هشتم** در مرکب از فلزات و نسبت
 ایشان با یکدیگر **مقدم** اگر موجود اگر معلل بعلی بنای
 واجب الوجود بود و لا يمكن الوجود و يمكن الوجود **کوه**
 باشد عرض بود و الا جوهر و جوهر اگر قابل است ندارد که
 سه متفاح بز انبای قوام در وی فرض کنند مجرب بود
 جسم و جسم اگر مرکب از اجسام مختلفه الطبايع بنا
 نسبت بود و الا مرکب و مرکب با ترکیب او مستتبع صوت
 بنیاشد مانند بخار و دخان باشد و آنچه ترکیب او

خاتمه

صورت باشد مبداء حفظ ترکیب و نقد بود و غنی بود و نوبت
 مثل اجسام و حرکت از روی و نطق تواند بود از ترکیب اشیا
 و اگر از این جمله مبداء نطق تواند بود چنانکه دیگر بود اگر
 او این جمله مبداء اجسام و حرکت از روی هم تواند بود نبات
 و اگر مبداء نقد بود غنی و نوبت مثل نیز تواند بود جسم
 معدنی بود و جسم معدنی چنانکه شمس است ذایب و حر
 ملح و کبریت نیز که جسم معدنی با ذوقی ترکیب است با
 ترکیب و ذوقی ترکیب یا منظر نیست یا غیر منظر و
 ترکیب با منحل میشود و مجرد در طوبی سهولت مانند
 شب و زجاج یا غلبه شود بواسطه دهنی که در وقت
 کبریت و زنجیر اول قسم اول است و دوم دوم و سوم
 و چهارم چهارم و مواد اشیا در بعضی مذکوره جوهر
 اینند لیکن آن جوهرانی که ماده اجسام ذایب است
 شده جوهر تراپی امزش باستوار و بعد از آنکه از
 حرارت بیخ تمام یافته اکثر آن بواسطه مصداقند

درودت

و در وقت منعقد شده و بعضی بسبب دهنی که دارند
 غیر منعقد مانده و از جهت انغقاد این بعضی اجسام ذایب
 قابلیت نظری دارند و آن جوهرانی که ماده اجسام
 بعد از نطق بسبب اسبلاء پیوسته انغقاد یافته
 و منقلب شده جوهر تراپی و بواسطه آنکه در روی
 جزوی غیر منعقد مانند اجزای قابلیت نظری ندارند و چون
 انغقاد اجزای بسبب پیوستگی است که در آنست غلبه
 مگر بجایست بخلاف بعضی منظر فای که در آن اجزای اجتناب
 بجایست نیست و آن جوهرانی که ماده املا حس است مانند
 شب و نوشادر بعد از اختلاط بدخان لطیف که در آن
 نظر به بوساطت پیوستگی انغقاد یافته و منقلب
 ارضی شده و چون نار به نوشادر بیشتر ارضی او
 بالکلیه منصعب میشود و آنچه ماده را خاست است
 بر ملجئه و کبر بلبله و حر به دارد و در وقت بعضی اجسام
 را به هم هست بیفصلی که ماده کبر بلبله بجا

۱۲

۱۴ استیلاء حرار نیست استیلاء شده با جزای هوا
 در زای بروی که از امزاج ایشان دهند تگون پدید
 و بعد از آن بمصادفت برودت ایجاد یافته و چون سا
 اجساد ذایبه مخل بر سبی با جوهر مشابیه بر سبی
 سبی مشابیه او ماده سا و اجساد ذایبه بود
 معلوم شده که سبی بر آنچه کبریت منعقد میشود
 پس ترکیب ایشان از سبی و کبریت باشد بر جوهر
 اگر ماده مذکور پاک و صافی بود کبریت که عاقد
 سفید پاک و صافی باشد از امزاج ایشان نقره
 شود و اگر در کبریت قوت صباغ نار بود طلا
 نابد و اگر در وی قوت عرق بود نحاس حاصل شود
 کل واحد از کبریت عاقد و ماده منعقد با جزای ارضی
 باشند آهن پرورد و اگر عاقد ماده مخلوط منغن و ضعف
 اسرب در وجود آید بواسطه ضعف عاقد انعطاف
 حکم و استیلاء و بدانکه کمپا اگر از ترکیب سبی

جوهری

۱۴ جوهری چند نیستند که این جوهر را مشابیه نام
 یا بعضی اجساد در این چنانچه من حاصل میشود که لیس
 مذکور مرکب از سبی و کبریت اند لکن فعل ضاعت
 فعل طبیعت نمیرسد و از این جا است که شیخ ابی علی بن سینا
 در کتاب شفا بیان کرده که کمپا اگر از در دست
 که قلب حقایق نمایند قلبی حقیقی و غایبه آنچه بران
 دارند تغییر کیفیت و صفات مثلا میشود که
 را از رخ کنند نامشابه طلا شود یا سفید کند که
 نقره گردد و هم چنین فادر اند که اگر عیبهای
 را بکنند لکن قوت عفو تغییر و تبدیل فصول
 معانی اولی در خواهر لفظ جوهر که موعست با
 حجر معدنی تخصیص یافته با حجاز شفاف
 لفظ ورد که موضوع است با جزای شکوفه کلهای
 باب اول در در که از امر و اربد و اولو نیز گویند
 گویند که اولو مخمور است مثبت فصل اول

۱۵ صفات آن مر و اسر بد اخگر سب پر جواهر است و بعضی بر آن
 که از جنس استخوان است و او بحسب اب و سرنک ^{منقسم} است
 میشود به شاهواد که سفید است و صافی بر آبی اندک
 و از ابعثات مختلفه در خوشاب و غنچه و عبون ^{نیز}
 و شکر که سفیدی افسرخی و سرنک ^{نیز} آمیخته است
 که سفیدی وی مایل بر سرنک است و سرنک ^{نیز} که او
 سرنک بود که سرنک ^{نیز} در آسمان کون که سفیدی
 او یکبودی مخروج بود و طارسی که سفیدی او بسیار
 و سرنک ^{نیز} و سرنک ^{نیز} در مادری که سفیدی
 او بجا کسری ^{نیز} در صافی که سفیدی او با سفید
 آمیخته باشد و صافی ^{نیز} خامر او سرنک ^{نیز} و سرنک ^{نیز}
 عمای کوپند و سرنک ^{نیز} که سرنک ^{نیز} او سرنک ^{نیز} صافی ^{نیز}
 اب که سرنک ^{نیز} او بسیار ^{نیز} در سرنک ^{نیز} که سرنک ^{نیز} مایه
 و سرنک ^{نیز} بود و سفید نباشد و رخامی ^{نیز} که سرنک ^{نیز}
 اب بود و خوشاب ^{نیز} که ضد خوشاب بود و گاه باشد که

طیفه

۱۶ و گاه باشد که طیفه ^{نیز} محیط بر نکی دیگر بود مثلا محیط بر
 بود و محیط سفید و بحسب شکل منقسم میشود بدو ح
 که کرد و غلط است و عینی که عرض آن اندکی از عرض غلط
 بیشتر بود و قاعد که نصفی مدور و نصفی مسطح است
 که پیرامون آن است و در عرضانی مستوی باشد
 فوق آن بنقبت و قاعد آن با استقامت مایل بود
 عدسی با وجود استوارت مذکور سرهای آن مسطح
 باشد و بعضی که مدور ^{نیز} مستطیل است که سرهای
 او از مایه یار دیگر بود و بعضی استوانی شکل را در ^{نیز}
 کوپند و اگر سرهای آن بغایت باریک شود شعری ^{نیز}
 و دهلی که سرهای آن مسطح و پیرامون مستوی ^{نیز}
 که آن از عرض کبر باشد و مخروط که مدور ^{نیز} مستطیل
 قاعد ^{نیز} سرنک است و شمعی که مخروطی است و قاعد
 که شکل او مشابه نصف کرده است و مفرس که ماعد
 آنهاست و ماعدی ^{نیز} و گاه باشد که دو نیم روی ^{نیز}

۱۷
 را بکند بگر و صل کنند و گاه باشد که بردانه در نقطه السیما
 ابله باشد و این مجدود کوبند و در قدم الامام مبین
 اقسام لالی بربنج غریبال مینموده اند و بعد از آن غریبا
 زیاده کرده اند تا به پانزده غریبال رسیده و معهود جنین
 که غریبالها از کپوست اهو مستلزمند و بزرگترین در اندیشه
 بگر بگرمی هند تک چشمه بر و فراج چشمه بیال اول
 از اصناف در غریبال اعلام بر نوند آنچه از چشمه هفت
 رود از آن تحت الغریبال و نیزه کوبند و چون آنها را از غریبا
 صغرسو رخ نمیشود کرد در مفرحات و دایره و هفتای
 استعمال کنند و آنچه در غریبال که چشمه او از هو خورد
 تراست میمانند از هزار و دویسی کوبند که هزار و
 عدد از کبر و اوسط و اصغر آن متقارن است و آنچه در غریبا
 دوم میمانند پانصدی و آنچه در غریبال سیم میمانند چهار صد
 و آنچه در غریبال چهارم میمانند سصد و پنجاهی و آنچه در غریبا
 پنجم میمانند سبصدی و آنچه در غریبال ششم میمانند دو

دیخامی

۱۸
 و پنجاهی
 و آنچه در غریبال هفتم میمانند دویسی و آنچه در غریبال هشتم
 میمانند صد و هشتاد و آنچه در غریبال نهم میمانند صد و پنجاه
 و آنچه در غریبال دهم میمانند صد و بیست و آنچه در غریبال یازدهم
 میمانند صدی و آنچه در غریبال دوازدهم میمانند هشتاد و آنچه
 و آنچه در غریبال سیزدهم میمانند هفتاد و آنچه در غریبال
 چهاردهم میمانند پنجاهی و آنچه در غریبال پانزدهم
 میمانند که چشمه او از دهه اسر هه او کس است چهل جنین
 میگردند و از آن جمله اراد و دانه سزا که منگست بگردن
 زرخان کوبند و آن دانه که مناسب نباشد فرود خوانند
 عبارت و حبه از دانه است که نمیدانک یا زیاده باشد و مغزاف
 چنانست که سی و شش دانه در عفتدی میگردند از آن جمله
 شش دانه از صدف تراشیده باشند و نیمه دانه
 و ده دانه اوسط و ده دانه ادق باشد و در مافند پیا
 نور و نوست از بیسویا طراست ضر دوم از مفاصات
 در او کیفیت نولان اگر چه مفاصات در سبیل است

باز

لیکن در فاخته در موضع فریب بر اندیب که طول آن موضع
 از جزایر خالکات فع و عرض آن و در چه است می باشد
 آنچه در مواضعی از نواحی کیش که طول آن موضع قد و عرض
 آن در چه است یافت میشوند و آنچه در محلی از نواحی بحرین که
 طول آن قد و عرض آن در چه است می باشد و آنچه در نواحی
 جزیره خادک که میان کیش و بحرین است کون می باید فریب
 پیردی که فریب بر اندیب استخراج میکنند بواسطه آنکه آن
 و شفاف و غلظان بنسبت اعتباری چند آن نداد و هر
 که در اعناق بخار که خالی از لالی باشد و کل آن سیاه شود
 تگون می یابد سفید و شفاف است و آن چه دو کل سیاه
 سیاه حاصل میشود سیاه قام میگردد بود و آنچه در
 سطح این متکون میشود بواسطه تاثیر حوادث افتاب در
 قام با صرخ قام بود و آنچه در سطح زاید فریبان بسبب
 انجونه ردیه از کورن خالی بنسبت و اول بعد مضا اصباح
 لالی چهار پیمان و اگر آن جهل پیمان است و هر پیمانی با
 صلا

خواهان

غواصان دو در عسک و تکون در در جوف چو انبست
 صدف نام که مجسم او در صدفه ملنصوق و محیط است و این
 حیوان را کوسنی است که بسجی یاد لاسیم بر آن بر روی میکند
 و با کوشش او غلطی لایح در حقی غلوط است و در میان کوشش
 دو شاخ و مری بر یک طرف صدفه دارد و در دهانی که از
 تنگی یاد لغاشقان پهلو میزند و شکم او میان حوصله مر
 و از حوصله مجزائی و از حوصله با مخرج فضله معانی مستقیم
 و صدفین مذکورین بره منوال با امر غان اگر خواهد که بشکند
 بشکاید و اگر خواهد که در هم کشد در هم کشد و بعضی را
 و بعضی را خرطوم جنان صلیب هست که بدان صدفه دیگر
 سوراخ میکنند و انواع اصدا ف مراد و اعضا اختلاف
 و بعد از آنکه اصدا ف را از اطراف در پیاپیرون آردند
 مخرک چنان سرعت حرکت میکنند که مثرائی میشود که
 طهران دارد و اگر اصدا فی که در حوصله ایشان لالی غواص
 باشد موازی کند دسی معطل باشند و صدفین ایشان

۲۱
بغایت حسن بود و اغلب اصداف کباب در حوصله از لالی
خالی باشد و از معلم اول و دوم است که در او آخر فصلت
که در پاج عاصف اصداف از میان بحر محیط بجوایند
سزاند صدف مانند جناب بر عریب است بدو دهن
هدف و اسریش نوبادان اگر کبوتر داد نادر حوصله
چند کرد ایند و بعضی روایات چنانست که چون نظار
و اسبلاء با دشمنان در پای آب سرد حرکت واضطرار
اورد و اجزای ریشیه ای را از آب دریا جدا کنند و در
هواجلوه دهد صدف در طرفی که موج کز بود دهن
باز کند نادر حوصله او مقداری از آن اجزا که لایق و نایب
کرد ایند پس حوصله او چنانکه در حنطه قبول میکند قطره
پس آن با نادر است در پایشول کند و چند روز در فرود پایش
فراد کرد بعد از چند روز و سطح دریا استعلاج است و
اول صباح ناهنگام مسا و در بعضی روایات سوی
استوا استنشاق هوا کند و از وقت غروب ناهنگام

طلوع

۲۲
طلوع افتاب سرد نقاب آب کشد بعد از چند روز که بر این
شبهه آمد و شد کتاد اجزای مانی که در حوصله او
منعقد و منجد کرد در فرود پایشول کرد و بقدرت سر
قطره ماه مین قبا و ک الله احسن الخالفن و جمعی از این که
بر نواست استند لال کرده اند بر آنکه در ایند نولاماید
اسرین خورد است بعد از آن بشد سرج طیفه طبقة نکلون
و خورد مندان پنهان نیست که از صفت مذکوره لازم می آید
که تکون در بیان کیفیت بود و محتملست که طیفه صدف
افشضا کند که در متکون در حوصله او مانند صدف بر
نوبر می بود از دویب اسران جوهری مرویست که در
خرانه بن الدوله دانه خرما و دانه زیتون مخزون بود که از
هر یکی نصفی با مر کردگار در پایشول کرد و نصفی دیگر
بمقتضای الان کمان بحال خود باقی بود و علی هذا امر
در حوصله صدف حاصل شود نه تنها قطره آب خوانند
که در خوشاب شود پس صدف مشبه ریشیه را برارد

۲۴ و مانند عروق اشجار در زمین استوار کند و بعضی برانند
 که حیوان مذکور درین حال خلعت حیوانی خلق می نماید و کسوت
 نباتی پوشد و پوشیده نسبت به حرکت او از استخراج
 در بحر چنانکه مذکور شد بکنایه این رای است پس بعد از آن
 که جوهر منجر در حوصله صدف نفع تام یافته مجدداً در آنها
 هنگام استخراج او باقی شد و اگر بعد از تقابل در حبه احسن
 استخراج آن نکند مانند مویه که بعد از اتصال بلزوه
 کمال بر شاخسته بکند نظر او و نظایرت او را بکند
 و او را طبع ملائم حاصل و اعوجاج لالی بواسطه نام
 مکان مکنون ایشانست نزدیک صدف مذکوره است
 و از بعضی اصناف الوان لالی بغير پد پرمیشود و از او را
 نپسند تا اخر ماه ابلول که در میان رسیدن افساب
 به پانزدهم در حبه میزان استخراج صدف در عمان توان
 و بعضی برانند که در دو ماه استخراج نتوان بانی سواد
 توان فصل سیم در غیر اصناف و قیمت آن احسن و

اصناف

۲۴ اصناف لالی بحسب کبته کثیر الوزن کبر است و بحسب کفیت
 بخوبی ابدار مشرف مستند بر و بعد از مستند بر و در ثلث و ثلثی
 در نیک ثلثی دوردی ثابت و یا ابدار و نیک طاووسی سرخ
 الزوال است و ادون و اقوال اصناف در هست که بواسطه
 اصناف افنی که ماده وی رسیده باشد تمام الحلقه بود
 یا نسبت فضله که در هنگام نگون ملانی ماده او بود
 شبه دلی نیک و صفوف او مغیر و مکرر گردانیده باشد
 تجویف خراب بود یا در میان آن کمی با فطره اب باشد
 و وسعت ثقبه دانه فراخ ثقبه دانه در زمان سابق
 ملشمر دند چنانکه دانه فراخ ثقبه را به نصف بهای
 نیک ثقبه قیمت می شود لکن درین زمان که قیمت دو
 تو کاست فرقی چندان نمیکند و اگر ثقبه در میان دانه یا
 با کج بود عیب باشد و دانه دو دانه ای یا پنجاهی مناسب
 را روی بود چنانچه اگر روح داشته باشد قیمت دانه
 کرد و شاید که مضاعف شود و دانه بکنایه را بی نر

۲۵ عیب بکنند و او را واسطه فلاده سطرند و بر سر پرگان خود
 دان محقق نماید که نیمت بنا بر جواهر نسبت به راج و کسار بازا
 و فریب و بعد کان و غیران تفاوت نسبت دارد و همیشه که در
سر ساله ثبت شده نیمت است متوسط میان کرانی و از آن
 بحسب بازاری مصر و شام و بغداد و نواحی آن بلاد بدانکه نیمت
 ده عقد در که مقدار هر عقدی سدس متقال بود و نصف
 دینار است و اگر نصف متقال بود و دینار و اگر ربع متقال
 بود چهار دینار و اگر متقال بود ده دینار و اگر متقالی ربع
 متقالی بود پانزده دینار و اگر متقالی و نصف متقالی بود
بیست دینار و اگر متقالی و نصف و ربع متقالی بود بیست
 و پنج دینار و اگر دو متقالی بود سی و پنج دینار و اگر دو
 و نصف متقالی بود پنجاه دینار و اگر دو متقال و نصف
 و ربع متقالی بود هشتاد دینار و اگر سه متقال و نصف
 متقال بود صد دینار و اگر سه متقال و نصف و ربع متقال
 بود صد و پنجاه دینار و اگر چهار متقال بود دویست

دینار

۲۶ دینار یا سبعمد دینار و نیمت عقدی واحد که چهار
 متقال و نصف متقالی باشد چهل دینار است و اگر پنج
 متقال و نصف و ربع متقال بود پنجاه و پنج دینار و اگر
 پنج متقال بود شصت و شش دینار و اگر پنج متقال و ربع
 متقال بود هفتاد و پنج دینار و اگر پنج متقال و نصف متقال
 بود هشتاد و پنج دینار و اگر پنج متقال و نصف و ربع متقال
 بود نود و پنج دینار و اگر شش متقال بود صد و پنج دینار
 بدانکه در این مدارج شفاف که وزن او یک متقال بود
 موازی هفصد دینار است و اگر دو عدد از جنس مذکور
 یک متقال و اگر چهار دینار متقالی بود پنجاه دینار و اگر
 متقالی بود بیست دینار و اگر ثلث متقالی بود پنجاه
 و بعضی گفته اند که بدانکه در این که وزن او موازی نیمت
 باشد چهار دینار است از آنکه طوب بود هشت دینار و
 دانگی بوشا روزه دینار و دانگ برین فیل هر مقدار
 دو وزن شود بها و باره کردد و اگر دو دانگ تا دو دانگ

۲۷
 بفرود چهار یکی قیمت مضاعف شود و دانند که وزن آن
 موازی بود آنک در نیم باشد صد هشتاد نادر است و در
 و بعد از آن چون در او وزن پنج یکی زیاده کرد قیمت مضاعف
 شود و دانند که سه دانگ باشد چهار صد نادر است و در
 و بعد از آن تا آنک تقاوتی که در وزن پیدا شود تقاوت
 بسیار در چهار اعشار کنند و قیمت نیز در فام و سرخ فاع
 و طاقسی موازی ثلث قیمت او قیمت شل و عدسی و سیم و نفا
 نصف قیمت مدحریست و قیمت ده یکی کمتر از قیمت نینو
 دنی کمتر از قیمت قاعد و عدسی و جهم را قیمت زیاده نیست از
 خواجیه ابوریحان مردیست که در خزانه سلطان محمود در
 از سه مثقال بود و دانند مخزن بود و مفهوم ماهر بصد هزار
 دینار قیمت نمود و در خزانه سلطان مسعود عقدی از پنجاه تا
 در شاهوار بود که استادان اما هر دینار آن روزگار
 هزارانه را مبلغ بیست هزار دینار در هر شصت نفوسم کشید
 و از استاد ابوالقاسم مردیست که در خزانه ابوالحسن

تجرب

۲۸
 جوهری قیمت امیر مقدم میکرد بکرانه در مدحرج بی مثال
 از دو مثقال مبلغ یکصد بیست هزار دینار قیمت کرد
 و گفت که اگر این در بیستم اجفت بودی یا نصد هزار دینار
 از بی بی در خاصیت آن مراد بد بار در طب اسکت و نحو
 ان مره سودا از سودا داد و در تراکب در انقبوت نماید
 و اگر خون از کلو بر آید باز دارد و چون با داروی چشم بیاید
 و روشنائی چشم انقبوت کند و چشم را از درد نگاه دارد و اگر
 مسموم را در سوده یا روغن کاه و بیاضا مانند نافع بود
 پنجم اموری که غیر معتز اند و کیفیت حلا و محافظت آن مرد
 از گرمی آتش بنزدی مایل شود و از گرمی بدن مردم
 و نوبت در محل غناک طراوت و لطافت او نیز آید کرد
 و از بوهایی نیز مانند بوی مشک و کافور و ملاقات
 با او همان او را زینان رسد و از احتکاک با شپاء خش
 خراشیده و خسته کرد و از وصول او و به حریفه یا او
 مانند نوشاد و سرکه خورده و پوئشده کرد و

فصل چهارم

۲۹
 رنگ و صفای در بادری جوصله چندان طاری شود
 بادری خارج و آنچه در خارج طاری شود باطاهر و با
 اورا گردانیدند بچینی که اورا هیچ برقی و لمعان نماند
 قسم اول و دوم بعلاج و اصلاح بازالصلاح نماند
 و قسم سیم علاج پذیرد پس اگر رنگ او اگر برزگی مایل بود
 آن زردی را بجنید طریقی زایل توان کرد یکی آنکه در دراز
 انجری خیسانند و هر سه روز بغير شکر نمائند تا زمانی که
 پلاس گردد و صفت خلع نمائند و لباس بیاض و صفت
 لبس کنند طریقی دیگر آنست که در برابر و جز و مساوی از
 قلب و صابون در کاسه کلین کشف مولزی در سبک
 با شش غیر مشعل ضعیف بجوشانند طریقی دیگر آنکه سینه
 منشاوی از کافور و محلب مفشر و سمس مفشر سحق نموده
 در یکدیگر برشند و در آن گرد و در ظرفی اهنین
 و قدری روغن کادع بران در نهد و با شش ضعیف بجوشانند
 طریقی دیگر آنست که در آنجا حاصل از قرح با بر که طلا در

و اگر رنگ در سینه مایل بود سه جز و مساوی و شب
 بنانی و اشنان فارس سی در یکدیگر خرد کوفته بشیر نماند
 برشند و در آن میان گیرند و لغزادر خیر گیرند و در نهد
 دهند تا خمر بخینه شود که حرث علاوه بر بیاض نماند
 انقلاب یابد و اگر تغییر در بواسطه راجحه مذکور باشد
 در انامقلا ری صابون و بومر یا اسی و نمک اندرانی
 در اندرون ظرفی زجاجی خشک و قدری آب بران در نهد
 با شش غیر مشعل بجوشانند چندانکه کف برآید بگردان
 ناده کنند پس در ایاد بشویند که بیره کی منقاد گردد
 بصفا تبدیل یابد و طریقی دیگر آنست که در انامقلا ری
 کافور یا طباشیر در قطعه کشان بینند و در ظرفی زجاجی
 که در آن قدری روغن حب الملح یا قدری روغن و بیوی یا
 با شش ضعیف غیر مشعل چندان بگردانند که شکر نماند یا لغزادر
 در هم بشویند و بعد از آن بیرون از نهد و احتیاط کنند اگر قرح
 کامل حاصل شده هو المراد و الا فالعمل بجاد طریقی دیگر آنست

۴۱ که در طی نوشتار و بکجه بوکری و در وجه سر بخار
و سه حبه قلبه در یکدیگر خورده بگویند و در هر طریقه این
کنند و بعد از آن دو نیمه مذکور هر که شراب بر آن بریزند
و بخوشانند بعد از آن در آب سرد دهند و چندان بگذارند
که سرد شود و نگذارند که آب بان بیامزد و قدری نمک
اندازند آن سوده باندرون آن کنند و در کف نوب سازند
بسانند و در سر پای در میانند و چندان بگذارند که در
گردد از سرمای مرآت اسای بر آید شود طریقی دیگر
است که قطعه دینه نازه را بقدر دانه در بشکافند
و در آن در میان دینه دهند و دینه را دینه خیر کنند
خبر را در کوزه سفالین دهند و سر کوزه را استخوان
کنند و با شمع معادل بریزند و بگذارند تا سرد شود و بعد از آن
دانه در آن بریزند و بکافور و در دهند طریقی دیگر
دانه را با پیش ده روز در میان آرد برنج بگذارند و اگر
در ننگ بود یعنی در سلك بنظم راست میاید با سوراخ

۴۲ او بسیار فراخ بود طریقی اصلا احتیاج است که رو یا دره
مروارید که در آب و سرنک مناسب او باشد نازد و قطعه
صدف آید از لطیف بقدر تقیها بر آید و بمصططه
بخسفانند و از عملی دیگر سوراخ کنند و اگر خواهند که
صافی لالی از گرد که در سرنک می ماند و سرنک ایشان هیچ
تغیر و تبدیلی نیپذیرد لالی را در شیشه باید کرد و در
آن یک یا ساروج استوار کنند و در عملی که نم و کرم او
استیلا نماید دهند مشروط بانکه در حدود سالی در نوبت
از شیشه بیرون آرند و در ساعی در بیرون گذارند
باب دوم در یافتن فصل اول در صفت آن یافتن
و آن شش نوع است احمر و اصفر و اسود و اسود و اسود و اخضر که
از اطوار سی گویند و یکدیگر را که جوهر بخاری و خانی قرار
که بعد از تقطیر برف احوال و سپید در اطوار خضیض
نقصان با وج کمال رسیده نلاس و خانی را بلیس باقی
بشدیل میمانند با مصادف حرارت میشود که برودت

یا مصادف کیفیت متوسطه میان ایشان و حرارت باشند
 بد است یا غیر شد بد و برودت یا فویدست و کیفیت متوسطه
 یا مایل بحر است یا به برودت متکون از قسم اول نوع اول
 است دارد دویم دویم از سیم سیم دارد چهلیم چهلیم و از
 پنجم پنجم و از ششم نوع اول شش صفت است دردی در غوا
 و هر میان و غمی و سانی در زمانی سرخی هر مانی مایل بر سر
 و سرخی و سردی بسفیدی و از آن سمانی بسیار می و هر ما
 کلیست هندی در غایت طراوت و در خشنده که رنگ
 آن متوسط است میان حره بزم با سردی و سرخی دانه اناد
 بعضی بر آنند که بهر مان شکونه فرط است فصل دویم سه
 صنف است شمشیر و نارنجی و گاهی فصل سیم و پنجم
 یکی صنفی است فصل چهلیم دو صنف است شدید البیاض
 کثیر الشعاع ضعیف البیاض قلیل الشعاع و این صنف انقل
 از صنف اول و وادون و انزال از سایر اصناف بواقفت
فصل ششم چهل صنف است از سرخی و لاجوردی و نیلی و در

و در سخت هر یک از این اصناف بحسب قوه و ضعف الوان
 و تغییر اوصاف از کثیر الاختلاف مندرجست و بعضی
 با فویدست را عیها و قسم تقسیم کرده اند از حر و اصفر و اکت
 و طاروسی و کبود را از انواع اکت شمرده اند و با فویدست
 سنگها را بخراشد غیر عقیق و الماس و او از هیچکدام خرا
 نشود غیر الماس و با فویدست المعانی هست که از خواهر
 لعل بلخشان آن لعان ندرد و او دیگر سنگها است که
 فراست و در دهان سرد نماید و با فویدست حر در اندرون آن
 سفید نماید و چون بیرون آورند برنگ خود بود و اگر با
 بشکل معین مثل مدور یا مربع یا مسدس یا مکعب تراشیده
 باشند مسوح خوانند و اگر در شکل آن تصرف نکرده باشند
 عی گویند و اشباه با فویدست حر شش جواهر است لعل و نیلی
 و بنفشه و کرکند و کرکهن جوهر است سرخ رنگ سیافا
 که در انساب شفاف میباشد و کوسر سنگ است که برنگ
 یک از انواع بواقفتی باشد و چون جلا و اشباه متا

جاء بافونست گاه میان ایشان اشتباه می افتد و فرق
 میان بافون و لعل و پنجاه بعد ازین معلوم شود و عین
 بافون از باقی اشباه بانست که بافون ایشان از اجزاشد و از
 ایشان نقل بود و ثاب نار دارد یعنی در اثرش منفست عین شود
 و پایدار است بخلاف اشباه و گاه میان بلور اصلید
 افتلاست از پلیستل حکم مرفوست که چنانکه مواد تفاوت
 متوجه صورت با بهای دهی اند اگر فاطمی ملائی ایشان
 عین شود بجدی که کمال انضال بصورت دهی است هر چند
 و اگر فاطمی ملائی شود بحسب انضای آن صورت جلیسه دیگر
 از اختلر زایات قبول میکنند چنان مواد بسیاری از اجزا
 متوجه صورت باقیمت بافون اند اگر صادقی مصادف نشد
 بغایت حسن و چهار سبزه در سبک انواع بواقیت منحط مکود
 و اگر صادقی مصادف شد متخلی جلیبه جلیسه دیگر از اجناس
 اجملر میشود و بافون از مینوئیات افتابست نخل دویم
 در کان بافون و زمان تکون آن در جزیره ساحران که از

صحن

صفت آن موازی که از صفت آن موازی شصت و دو سخت
 در شصت و دو فرسخ باشد و بعد از آن در جزیره سزاند ب
 چهل فرسخست کوهی با عظمت و شکوه و افست که از آن
 کوه سزاهون میگویند و این کوه از غایت ارتفاع بلند است
 که فلکهای آن بر وجههای کشیده و نیزه سزافری میکند
 اشاع و انبساط بر تب که صفت میدان ناعرضه جود است
 بر ابری صفتاید و بار بلند پرواز اندیشته بفر از آن عین است
 و سپک جهان کرد نظر کرد اطراف آن عین است که دید و در
 حال کسی بر اعالی آن فکر مال در خاطر عین عبود نکرده و
 قدم رویند بر کرگاه آن مانند نقش و فادردل سمیران است
 سبها صورت بنسبه نظم تو کوئی فرق فرقی پایه او است
 سپهر لا جو ردی سایه او است که اندیشه کرد در درد
 که اند نظر ایایی بر سنک بقدر چون جریخ المس رفیقه
 ملع ساخته الملس بخارا و زمان جهود مردمان مشهور است
 که چون خلیفه خط خال مسجود سکان املاک معلم ملاء

اعلام معلم علم اتم الاسماء حاصل کارخانه کون و مکان
واسطه جلا و عقد جهان نظم ان بکر هم کند و هم صفت
هم محک و هم سر و هم صبر صاحب عهد و بی ابوالبشر
ادم صفتی صلواته الرحمن علیه راد در امان چنان بدار
الابتلائی جهان فانی و منادند کونا هون مریط و منزل
اوشد و در سلسل سنگ برزه کوه مذکور نواخت منظر
و مندر جست پس هنگامی که ملک موکل با ران شهر الهند
برق جمله کرده بر پایه کوه پیکر باد سرعت او کنند کرد
که رعد فرز کوفته از کان فوس و فرج بر قله سبز پیکر کوه راهو
نیر با ران کند استیلا ی سلا ب سنگ برزه را از درد
به خضبت دشت او رد در سنگ پار های سنگ نوا
رنگ سنگ مندرج بود لیکن ان بی دفع عین الکمال سنگ نوا
بر ناحیه حسن و جمال ایشان کنده باشند از تخت صعبه الله
که ملبس ها در ان یک رنگ می شوند رنگ های مختلف ایشان را
مخروبی مختلف ساخته بعد از ان چون بدست مستقر جلا

دند

سنگ کدورت از سما ی مراث اسای ایشان بر دایند
هر بعضی را در نگ ظاهر شود و در همین جزیره انواع یواقیت
میان لای مینا شد لیکن جلی ان لای اعلی است و در
نادر خ سینه شع و سنتین و سمنانه هم په در شرقی فر بهر را
از اقل م ثالث که طول ان از جزیر بخالدات نه و عرض ان الطرد
چپ است و از مدینه طیبه مصر و قاهره با تجانم رو ترا
کافی یافتند و کیفیت و جدان ان چنان بود که در و ش مرد غنا
نام در فر به طراسکن بود طراز کان مذکور یواقیت صغیر ال
الثقات معمود و کسی را بر ان اطلاع نبود در نادر مذکور یاقوت
کبر یافت و مبلغ سبع صد دینار و اگر مرد و خبر سلطان
زمان رسید و سلطان از در و ش صورت حاله
تحقیق عموده کان مذکور را معمود ساخت و بر ان موا
کاشت و بعضی مردمان بر آوردند که در چهار موضع اد
دستان عبر کوه زاهون کان یاقوت هست میان فر
راه مرا ند ب و اول ولایت جولو و حد و بغاول و نوا

۴۹ سبلان و حدود نیکوکاران و بعضی حکما گفته اند که ماده یاقوت
 بعد از هر سال که در احوال سیر میگذرد نیک میگرد و بجهت
 هزار سال بصورت یاقوتی اتصال می یابد و العهده علی
 من قال **نص** سیم در غیر اصناف یاقوت و قیمت آن یاقوت
 هرمانی در ماننی اعلی و اعلی یواقیت نیز در ششم است بعد از
 نادنی پس گاهی و احسن اصناف کبود نیلی و لاجوردی و نیلی
 و اردوان آن از قرمز تر است و قطعه یاقوت هرمانی
 شفاف صافی که وزن آن مسوی باشد سه دینار در دو
 نمانک بود هفت دینار نازه دینار و اگر سه نبود بیست
 و دانکی باشد پنجاه دینار و اگر دو دانک باشد صد دینار و اگر نیم
 مقال باشد دویست دینار و اگر یک دانک باشد سیصد دینار
 و اگر پنجاه دانک باشد هفصد دینار و اگر یک مقال باشد هزار دینار
 و هر کدام از این اقسام که مسوح باشد قیمت آن مضاعف
 خواهد بود همچنان بر آنست که قطعه یاقوت هرمانی با زر
 مسوح عالی که از معایب خالی باشد پنجاه دینار در دو

از این

۴۰ از این مقدار نیز پاره باشد قیمت آن از نوبت بیرون
 رود و قیمت کمی نصف و قیمت از غوانی ثلث و قیمت طارو
 عشر قیمت هرمانی است و قطعه یاقوت نیز در ابدار شفا
 خالی از عیوب که موازی متقابل باشد پنجاه دینار دارد
 و دیگر انواع همین دست و قیمت کنند غیر یاقوت سفید که
 قیمت بطور بود و تفاوت قیمت اصناف بحسب جوهر
 و رنگ و اوصاف بر خوردندان جوهر اشناس الباسند
 و از تفاوت مردیست که بخیشوع طیب کج از یاقوت
 مخفی مجلس عالی امیر متوکل ساخت امیر مشا و الیه کیفیت
 حصول آن از بخیشوع بر سبب او گفت که یک گرم علاج ^{نیست}
 خاوشن زین هارون الرشید کرد و بعد از آنکه مشا ^{الباس}
 لباس محبت پوشید این کجی بافندی که هر دو ^{هر دو} سیصد
 دینار خرید بودی بخشید و گویند پیاله از یاقوت مبلغ
 هفت هزار دینار بنشای بوری در غزنین فروختند از خط
 ابوسریمان مردیست که در خازنم دسته کار دی ^{یاقوت} سزایا

۴۱ سرخ بود چنانچه اگر میان افراد کهنست گرفتاری از هر
جانب کنارهای آن پیدا بودی فصل چندانم در خاصیت
ان پافوت احمد اصغر کرم و خشک و پافوت اسود و کبوتر
سرد خشک و پافوت امیض سرد و فراست و پافوت اخضر
فرب با غللا اگر پافوت سرد بر گاه در دهن نگاه دارند لای
ثبوت نموده و غم و اندوه از دل نایل کند و حرارت عزیزی
بر او فروزند و تشنگی را بکشاند و در مفرح حرارت و نشاء
ببغزاید و بخندان دل را اسود داد که شرح توان دان و فوّه
بدن زیادت کند و خون صافی گرداند تا مجدی که گفته اند
که اگر بر مرده بندند خون او در بر و فرجه شود و سمول ^{سود}
مند بود و اگر با خود نگاه دارد از طاعون و عرف و صا ^{عنه}
ایمن بوده در نظر مردمان با عزت و شکوه باشند و خواص
نوع اعلی افوی بود و الاختام بالا اصغر منع الاختام فصل
بیخ در معایب پافوت و علاج بقدر امکان در پافوت
بیخ گویند عیب میباشد شبیه شفت که از اشعه گویند

دویم

۴۲ دویم آنست که جوهر پافوت خورده شده باشد بر صا
پوشیده و این دو قسم با اصلاح باز حال صلاح نباید فصل
آنست که بر پافوت نقطه های سیاه مانند دانه سپید
بود و اصلاح قسم با آنست که پافوت را با شکر عرض کشد که
نقطه های آن از بین شود و هو را در او از زایل نشود پافوت را سودا
کشد چنانچه قنبر بر وی نقطه باشد چه گرم آنکه در میان
پافوت فرجه که در آن فرجه گرمی یا فطره ای یا مقدار هوا
یا قدری تراب باشد و اصلاح این قسم با آنست که پافوت را
سوراخ کند بوجهی که مشتبب بفرجه رسد و آنچه در فرجه
بود بیرون آید بیخ کهنست که در حین تکون بر کرد پافوت
نشاند و رنگ و صفوت او را متغیر میکرد و اند چنانچه در فصل
دویم تقدیم پذیرفت و هر بقی اصلاح این قسم آنست که سوراخ
سریزه سوده در این حل نموده بر پای پافوت بمالند فصل
آنکه سنگ و بزه او نواحی سر اندب باشد و پافوت را در گو
هند و دم میدهند تا زمانی که کدورت بصفا تبدیل

۴۳ و اکثر زمان کسی گذاشتن بافت در کوزه یک ساعت
 و اکثر آن بیست شبان در است و اگر بافت را از کوزه
 بیرون آرند نفع کامل حاصل شده باشد در همان مرتبه
 بماند و دیگر باره آتش بوی سودمند بود و رنگ او غیر
 و اگر بافت کی بود بر روی مایل باشد و از آتش غیر
 مستعمل اندازند زردی او سبز شود لیکن اگر زردی با گاه
 در آتش بماند سفید شود و همچنین اگر بافت زردی
 در آتش بگذرانند سود و از معلم اول مرویست که بافت
 را در آتش حسن و بها بفراید و اگر بر چهره وی خالی ال باشد
 منبسط شود و اگر خال سیاه باشد سیاه گردد و هر بق جلا
 بافت است که جرع بمانی چندان بسوزند که مشابه اهک
 شود و بعد از آن در آب بسایند و بافت را بر آن روی
 مس بمالند که جلا یابد و بیطرف شود **باب سیم** در زردی
فصل اول در صفات آن زردی بحسب رنگ منقسم میشود
 زردی در مجامی و سلفی در بخاری و کراتی و اسپه و صابونی

وزن بالی

۴۴ و زردی بالی زردی سبز از شفافست در غایت لطافت
 و خوش رنگی بی افکند مایل برنگی دیگر بود شبیه برنگی مکس
 سبز که گاه در میان کبانه باشد و در مجامی زردی
 سبز روشن است برنگ برنگ در میان و سلفی زردی
 سپر است برنگ برنگ و در بخاری زردی است
 رنگارنگ و کراتی زردی است برنگ برنگ کندنا و اسپه
 زردی است برنگ برنگ و صابونی زردی سفید
 بره برنگ صابون و بعضی برانند که صابون اسم معدنی است
 و بحسب کدورت و صفوت منقسم میشود به صیفی و طمانی
 صیفی زردیست از غایت صفای جوهر مانند آهن صیفی
 صیفی کرده رود در آن توان دید و طمانی زردیست که بر طلا
 صیفی بود و حفت و وزن و سرعت آنکسار و قدرت نفوذ
 و عدم مصابرت بر نادر از جمله صفات و علامت آنست که زردی
 باین علامت امینتری یابد از مینا و سنگهای که با او
 مشبیه میشود و غیر حیس و لعل سبز و مینا بجلا توان

۴۵
 کرد چه مینا جیغال حدید صلابه کرده جلا میگردد دست و لعل
 نماید ششای مختلف از مرد که با آنها جلا نمی پذیرد و مستطیل
 محو فرافصیه گویند و گاه باشد که چند قطعه در مرد برود
 صفحه مینا با یکدیگر وصل کنند و آن صفحه را اشتر خوانند و
 گواک عطارد بر مرد مستویست نصف دریم در کان
 مرد کفست تگون آن در اخمدینه استوان از اعمال مرد
 از دیار مصر که طول آن از چهار خالک ساد عرض آن دو
 کوهی چون اندیشه میدو لکان پست پایه و انگشت و چند
 از آن کوه مکان تگون مرد است چون کان مرد حاضر کنند
 مستخرج شود بعد از آن خاک سرخ پیدا کند که در میان
 طلقی حوال ترکیب باشد که بان طلقی سرزهای مرد حبس
 امیخته باشد بعد از آن مرد نفیس رسند و اکو خاک انواع
 بیزند در میان آن سرزهای مرد بیاید که کاپیش خوردنی
 بود در ارض مرد صابون تگون می پاید و ان جهت او
مرد در بی گویند و از بلبل حکم مرد است که ان جوهر مات

کفاده

۴۶
 که ماده مرد است بواسطه نوحه بصورت یا قوت
 امر شرح میشود بعد از آن مصادفت برودن اجزای
 وی مکاشف میکرد و اندرون او سپاه میشود باز مرد
 با استیلای باید در نک بیرون و اندرون بوسله
 اجزای ظاهر و باطن با یکدیگر مزوج میکنند و از مترج ایشان
 حضرت تولدی یا نصف در غیر انواع آن احسن
مردی با بست چه او جامع خواص جنس مرد است
 بلکه انواع دیگر افتمی و خاصی چندان نیست بعد از ذبا
سجانی و ادون انواع مرد صا بونیست بعد از ذبا
سجانی و ادون انواع مرد لا قطعه مرد ذبا سجانی مستوح
 عالی که ادغیب خالی نایند و زیر آن در می بود موا
پناه دینار می از مرد و اگر مرد بود و دست دینا
و اگر مرد بود هزار دینار و قیمت سجانی سه دینار
قیمت صا بونی نصف سدس قیمت ذبا است و قیمت
انواع متوسط است صا بونی و مرد از شکن

نقصان چندان ندارد بخلاف سایر جواهر از ناصبه
 معین الدین نای که مشرف معادن زمر بوده مردیست
 که در معدنی که از معدن شاه میگویند قطعه زمر ^{سلفی}
 در میان طلق یافتند در کزیمان استخراج مشکستند
 کسور از او زین نمودند هفتاد و هفت درم بود و وزن
 قطعه مذکور قطعه زمر دینی عالی از شش درم ^{تکون}
 یافتند بود درم از وی مردیست که قطعه زمر در میان
 یافتند که بعد از خاک و جلاد و آرده متقال بود و جوهر نا
 دمشق از اجیه هزار درم در سلك نفوس کند و کوه ^{سد}
 که خلفه ذوقنون مامون پسر هارون الرشید تکلیف کرد
 از دو متقال مبلغ سبصد هزار دینار خریده از خواجه
 ابورحمانی مردیست که پادشاه با سوکت و جاه خواند
 شاه فدی از زمر در بغداد بلبه نواز داشت **فصل چهارم**
 در خاصیت آن مزاج زمر در استخراج مر و ابر بلور و بیس
 طارک دانگی زمر دسوده در مفرج بار در مسموم دهند از

سم خلاص یابد بی آنکه در پوست و موی آن نقصانی
 واقع شود و اگر قطعه زمر با خود نگاه دارد در اوقات
 نماز و از صرع و خواب و پریشان دیدن این بخند و معده
 و کبد را نافع بود و حیوانات ذوات السموم از حامل آن
 اجتناب کنند و ازین جهت فلاد زمر در کردن اطعمه
 حکام می بینند و جابر بن حیان در کتاب سر مخزون با
 کرده که اگر افغی بلوطی نظیر بر مرد کند فی الحال کور شود
 لیکن از خواجه ابورحمان مردیست که شاه دو جابه خود
 شاه عقی زمر در کردن افغی کرد و مدت یکسال در
 سله محبوس داشت و بعد از آن افغی را رها کرد هیچ خلل
 در چشم وی نبود **فصل پنجم** در معایب آن بدترین عیب زمر
 اختلاف رنگست و بعضی گفته اند که بدترین عیب ^{عیب}
 که با صلاح حکما از او موخکی گویند عیب دیگر آنست که جوهر
 عرب مانند رنگ یا خاک باوی آمیخته بود با عامه
 از طلق بر وی فستنه باشد و چون اکثر افراد زمر

مسنوی شکل و مسو حست اگر قطع ^ع می بود و مسو ح
 نباشد عیب بود و بعضی جوهر بان شعور ^{فلسف} که شبه شکا
 که فاما ز مردان خالی باشد عیب ^{میشند} و اگر بر ^د
 ز مردان که سفیدی باشد لسان ^{نمک} و قدری ^{نمک}
 باد و غن خوش ^{جایند} و در آن ^{بمانند} ناپیدا شود ^و
 جلاء ^{ز مردانست} که از ^{ایجاد} بافتوت جلا دهند ^و
 مس بعد از آنکه ^{از ابروج} اسرب نرم کرده باشند ^{چنان}
 در زبرد ^{فصل اول} در ^{صفات} آن حکیم ^{ابونصر}
 بی و بسیاری ^{از حکما} بر ^{افند} که ^{در} ^{بر} ^{جد} ^{تعریب} ^{لفظ} ^ز ^{مرد}
 و جنس ^{علا} ^{نست} ^و ^{بعضی} ^{مردمان} ^{بر} ^{افند} ^{که} ^{جین} ^{علا}
 است که ^{از} ^{مرد} ^{الطف} ^{واضع} ^{است} ^و ^{در} ^{بخت} ^{ان}
 سه ^{نوع} ^{مند} ^{جست} ^ز ^{بر} ^{جد} ^{بد} ^{الخصوت} ^ز ^{بر} ^{جد} ^{ضعیف}
 الخصوت ^ز ^{بر} ^{جد} ^{معدن} ^{الخصوت} ^{فصل} ^{دو} ^{یم} ^{در} ^{کان} ^ز ^{بر} ^{جد}
 و کیفیت ^{تکون} ^{ان} ^{کان} ^ز ^{بر} ^{جد} ^{همان} ^{کان} ^ز ^{مرد} ^{است} ^{که}
 که ^{بواسطه} ^{ضعف} ^{حرارت} ^{لبنی} ^{در} ^{جسم} ^و ^{نقصان} ^{دور} ^{نمک}

بلا

پیدا ^{میشود} و ^{هنوز} ^{خلعت} ^ز ^{مردی} ^{پنوشیده} ^{کوت}
 ز ^{بر} ^{جدی} ^{می} ^{پوشید} ^{بغارش} ^{بر} ^{انست} ^{که} ^{در} ^ز ^{بر} ^{جد}
 وی ^{اصلا} ^ز ^{بر} ^{جد} ^{در} ^{معدن} ^{پیدا} ^{شد} ^و ^{نگنه} ^{های} ^ز
 که ^{در} ^{میان} ^{است} ^{از} ^{چپا} ^{های} ^{قدیم} ^{در} ^{نغز} ^{اسکندر}
^{از} ^{انهم} ^{ثالث} ^و ^{انغ} ^{است} ^و ^{طولان} ^{از} ^{خرا} ^{بر} ^{خالدات} ^{با}
 و ^{عرض} ^{ان} ^{لا} ^{در} ^{جبه} ^{است} ^{استخراج} ^{میکنند} ^و ^{مردمان}
 بر ^{افند} ^{که} ^{بغیه} ^{کجه} ^{های} ^{ذوالقرنین} ^و ^{پوشیده} ^{بغیت}
 که ^{این} ^{کلام} ^{موبد} ^{قول} ^{بعضی} ^{است} ^{که} ^{کنند} ^{اند} ^{که} ^{در} ^{اقتا}
 آنکه ^{سلطان} ^{عظیم} ^{السنان} ^{کیمی} ^{سنان} ^{جامع} ^{الزبا}
 اسکندر ^{ذوالقرنین} ^{در} ^{طلب} ^{اب} ^{حیات} ^{مر} ^{احل} ^{طریق}
 قطع ^{میکرد} ^و ^{سودای} ^{رسید} ^{که} ^{چون} ^{دید} ^{بی} ^{نورد} ^{در} ^{ان}
 سواد ^{از} ^{روشنی} ^{اثری} ^{نبود} ^و ^{نگه} ^{بمان} ^{نظر} ^{از} ^{انجوا}
 و اطراف ^{ان} ^{خبری} ^{نه} ^{طاول} ^س ^ز ^{رین} ^{بال} ^{اقتاب} ^{ما}
 عنقا ^{ناپیدا} ^{گشته} ^و ^{تراغ} ^{سیاه} ^{مام} ^{ظلام} ^{بال} ^{افز}
 گذاشته ^{در} ^{اقتای} ^{ان} ^{پیدای} ^{ناپیدا} ^{ایمان} ^{شکو}

۵۱ اسکندر او اذنه افتاد که سنک سر بره این سواد حصبا
 النذامه کعبه که کعبه حوص ازین سنک سر بره پوکند سنا
 امدهش موهه نذامت با دار آورد و کسی که دامن هفت بان
 نیالاید و اعراض کند اخرا از جام شربت جسمانی
 نوش کند بعضی لشکر بان پندی از آن برداشتنند ^{بعضی}
 نذامه استبه چون از طراک خلاصه یافتند از پرنوی افتا
 اطراف و اکناف عالم چون از نور معرفت در عارفان
 روشن گشت مره او را احباط کردند از بر جود ^{که}
 که راه او رنده است دست حسرت بر سر مغز و کسی که دا
 بر فلک بضاعت ناسف محفور داین جهت از جلد احصا
 النذامه گویند **فصل** در عشر انواع از بر جود و قیمت آن
 احسن و اثنی انواع از بر جود معتدل الخضره است خاصه
 که ایداد و شفاست در پر طراوت بافتند و نیم درم از جنین ^{جد}
 مبلغ یکصد دینار در معوض نفوس می آید **فصل** چهل گرم ^{صیت}
 چون حکماء سابقین از جلد احسن علامه شمرده اند ^{طیث}

این بیان نکرده اند و بعضی مناخران بر آنند که اکثر نظریه ^{۵۲}
 نفوسیت بجز میکند **باب** پنجم در الماس **فصل** اول در صفت
 ان الماس هفت نوعست خفید شفاف مانند ^{البته}
 زرغون و زنبونی که سفیدی او مایل بر زردی است و نیز
 و سرخ و سیاه و اثنی و دو نوع او را ازین انواع کبر ^{مستقیم}
 اند بخلاف سایر انواع و الماس ملبس بغایت نادر و نوجو
 بلکه اکثر انواع الماس اصلا وجود چون بر سندان ^{هند}
 و خا بسک بر او نهند شکسته شود بلکه در سندان ^{فر}
 رود و طریقی شکستن الماس نیست که در میان اسرب
 هندی و مطرفه بر اسرب نهند که الماس در میان آن ^ه
 شکسته شود و بعضی بر آنند که اگر الماس را صمغ کبرند ^د
 میان آن نهند و مطرفه اسرب خاص بزری برین نهند یا
 الماس را در میان آن نهند و صمغ صلب برین برین ^{ند}
 الماس شکسته شود و جمع بر آنند که اسرب بر وی سندان
 از برای آن نهند که الماس از سندان نجهد و اگر ^{بجا}

۵۳
اسرب قطعه موم یا پارچه کاغذ بپهند همین فایده حاصل شود
شود در وی او زرد و الماس را با طلا علاقه صبی هست
چنانچه اگر ملای طلا شود در وی او زرد و خورد های بر
نا و نجسیند و مکساز با الماس میلی با علم مراتب هست ^{بیشتر}
که بران میجویند و میخواهند که بلغ کنند بغایتی از بخارضا
اعتباری برایت کرده که قسمی از الماس را اضمواء مختلف
هست چنانکه اضمواء آن در سطح جسمی قابل ضواء که مقابل
او باشد بسیار فوس و فرج مفرانی میشود و حکام ^{بپند} هفت این
قسم را بغایت عزیز میدارند و بان زمین خوانین ^{میکند} میکنند
که از بلاد هند برین برند و فرق میان الماس و اشباه الماس
باست که الماس در ناد پایدار بود و اشباه را تاب
نیاشد و الماس از منسوبات افتاب است ^{فصل در} در کان
الماس و کیفیت تکون آن در کوهی از ناحیه شرقی کوه
هندوستان دره واقع است که مقعر آن دره است
ملاست با مقعر افلاک دعوی مالک میکند و فرغان

از غایت

۵۴
از غایت پستی با مرکز خاک لاف نیز بردستی میزند فکر
عمیق بعنوان غیر سرد و نفوذ نفوذ را در اطراف و حواصط
قدم مبلغ زد و فرودم مذکورم کان الماس است و در آمد
و نواحی آن ملکان آب سیرانش فعل منوط آن که بیک جمله
بلکه بیک نظره چنانکه در کتب طبی یاد کرده اند خاک
چنانچه آباد مند دهند و چون بواسطه خشونت مزاج
منوطان و ملاسنة معبر و صول با نجما ملسر نیست و صلها
گوشت با اندرون در می اندازند و قطعه های الطربان
میچسبند و مرغغان با سرعت میل انجدار آتش صعود که در
سرد زمین شمشین دارند استخراج محوم مینمایند در آن نواحی
منهوزند و قطعه های الماس خسیس و نفیس در آن نواحی غایب
و اگر تا آنچه عمدتاً از خرد لیسست نامفدا و جوی و قطعه کبیر تا
می افتند و بعضی بر آند که الماس در کان با فوٹ تکون می یابد
از پلیناسر و دست که الماس تجری ذهبیست و بعضی بر
که ماده که توجه بصورت با بهای ذهب دارد اگر بخوا

پیوست مفروض منعقد شود در حالتی که مفارن مخلوخته با
 الماس گردد و اگر بواسطه پیوست غیر مفروض انعقاد یابد
 در حالتی که مفارن خلوت باشد طلا شود **فصل سیم در**
 اقسام الماس و قیمت آن احسن اقسام الماس آنست که
 چون او را بنفس گرم کنند و آب سرد یا یون بر او بریزند
 و بر طراوت کند یا بر کنارهای وی نهد ری و موم دهند و در
 اثناب بگردانند سرنگی بسان فوس در جاید بیاورد و بعضی بر
 که زین اقسام انواع اعلاست و قیمت الماس نفیس مساوی
 قیمت یاقوت احمر است و بعضی گفته اند که قیمت قطعه که
 فواحی بود دو دینار است از آن یوسفوب پس استخفی کند و
 مترجم مسایل حکمست و این کرده اند که در حالت کرائی
 سریره الماس در دار العباد بعد از عیال هشتاد دینار است
 حالت استرانی بی یار زده دینار میفرخند و هم هر وی رقا
 کرده اند که اگر قطعه کبیر یافته شود که موازی نیم متقا
 باشد قیمت آن چهل پنج برابر قیمت قطعه های صغیر بود

که بود

که جویند آن باشند **فصل چهارم** در خاصیت ان الماس
 بارد یا پس است در درجه رابعه و خوردن آن اگر
 اندک باشد مملک بود و اگر قطعه الماس با خوردن کا
 در انداز صاع مقدارین باشند و اگر بر اطفال بندند از
 صرع محفوظ ماند و دینک خوشوند و اگر الماس سواد
 باد روی دندان مزج نموده در دندان بمالند که دینک
 بالکلبه از آله کند و اگر بر شکم بندند پیش شکم و فساد
 سر نافع بود اگر ندری الماس بر سر منقب استوار کند
 بان سوراخ اعجاز صلب که آهن و فولاد بان کار کنند
 توان کرد **باب** در عین الماس **فصل اول** در صفات آن
 عین الماس جوهری مشرقی ابدار شفاف بر طراوت آنست
 که در وی نقطه مایل بر زنده مرئی میشود که مقدار آن
 ظاهر کره که محل نود است و اگر جوهر مذکور را بجای
 کنند نقطه مذکور بر خلاف آن جانب حرکت کند مثلا
 جوهر را بجانبین مغرب یک نقطه بجانب بسیار حرکت کند

۵۷
 و اگر روشنی در روی آفتاب موج در او مرتب شود هر
 چند روشنی افوی بود موج اب مذکور و حرکت او
 داخل باشد و ضوئ از وی منعکس میشود بجسمی قابل انبساط
 که مقابل او باشد چنانچه از اینست و اگر عین الهی شکسته
 در هر جزوی از اجزای نقطه بصغیر مذکور ظاهر گردد
فصل در بیان در کان او بعضی گفته اند که کان عین الهی
 یا فوئست و آن جوهر یا فوئست یعنی ماده او فوئست
 در سلك انواع یو ایت در دو بواسطه صادی که مضا
 او شده از صورت یا فوئست مضمون کشته و غالب بر او
 است **فصل** در بیان زواشام و فیت از هر چند عین
 سفید تر و شفاف تر باشد و نقطه مذکوره در او از هر
 باشد حرکت و مابینه او اکثر بود احسن و امن باشد
 و شکل دیگر جمیع سائر جوهر موجب فضیلت و اد
 و فیت و فیت عین الهی بعکس سائر جوهر در
 هند که فریب معدن اوست اصعاف فیت و فیت

بلاد

۵۸
 بلاد عرب که از معدن وی بعید است و کوبند در
 بعضی بلاد هند که فریب معبر است این بحر را می پرستند
 میغاسی از بعضی بخادر و اینست که در قطعه عین الهی
 بلاد مغرب مبلع یکصد و پنجاه دینار بود و خشت که در بلاد
 عرب بعشر این قیمت خرید چه اعراب موازی متقابل
 از پنج و شش دینار بخیرند و حکایت کرده اند که شخصی
 نام از معدن عین مثنوی شد و در مژگان وی کبسه یا
 که در آن کبسه نکی عین الهی بود در غایت خوبی و کاغذ
 در کبسه بود که بر آن نوشته بودند که این نکی در
 هفصد فیلی خریدند و هر فیلی مساوی پنج دینار است
 و هر دیناری ملکی دیناری و ربع دینار مصر است
 مذکور است هفت هزار درم از ترک خریدند **فصل** در بیان
 در خاصیت آن از بغایت مرویست که ذکر عین الهی
 کتب قدما نیست همانا جدید الظهور است و اجماع
 بر آنست که حاصل آن از خشم زخم و ملت دهند بان

۵۹
 که عین الهی جامع خواص با قوت هر ما نیست و اختصاص
 دیگر دارد مثلا آنکه مال صاحب او نقصان نمی پذیرد و ازین
 جهت از ابعثت بیت مجزئ با هفتم در لعل فصل اول
 در صفات آن لعل چهار نوع است سرخ و زرد و سفید
 و سبز که مشابه زرد بود و گاه باشد که از قطعه یا سر سرخ
 بود و یا سر زرد و لعل سرخ هشت صفت است که در میک
دین و پیکر و مغز و کرم و عنابی و دیو و ادرسی و آهک که در میک
 لعل است در غایت لطافت و خوش رنگی و در خشنی که در پیش
 منسوبست بفرجه بیت که در دامن کوهی و انعکس که ک
 آن در آنجا است و لعل است حسن رنگ و آهک لعل
 شیره بلرنگ و در مخت هر یک از انواع دیگر بحسب قوت سرخ
 آن اصناف کثیر الاختلاف مندرجست و از ابو اسحق مرد
 که لعل را به بغم رنگ توان کرد و لعل را تا پنجاه صفت مثل
 یافته اند و بر خردمندان جوهر شناس مخفی نیست که گاه ک
 میان لعل و با قوت و پنجاه و بلور رنگ کرده التشریح اند

و غیره میان لعل و ایشان با نشت که پنجاه اول لعل صلب
 و بلور ملون بسودن سفید شود و اگر بر آب کفایت باید
 بعضی سرخ نماید و بعضی سفید و با قوت از آتش حسن
 بیفزاید و سیوهان سوده نشود و قلهها از شعله خالی
 بود بخلاف لعل و بدانکه سبب لعل به بدخشان توان
 آن نیست که از آنجا مخز بلکه جو اسطه است که از معنا
 به بدخشان می آید و می فروشد و لعل از منسوبات
 است فصل دوم در رنگ آن در ایام سابق کان لعل
 چون اسرار عشق مخفی بود غیر عالم الاسرار کسی بر آن الخلا
 و در زمان عباسیان در ارض خندان مخوامی البکر عنه ان
زلزلت الارض زلزله بظهور سینه زلزله عین
 شد که از صوت اشد ادان ان بلاد امضمون توان
الناس اشد انا وصف حال مشده از مساکن بیرون شد
 و شاخصه غیر اشخاص با بس در آن الحواف و اکتاف عنا
 و از بیت امشدا در زمان زلزله و کثرت حکوک واضطر

دهن مردمان از مصدر و فیه يوم تکون الناس کالغراب
المبتوت حسب حال کشته سر اسم هر سو میدویدند
فرزند بلند در خاک مذک و خواری افشاده و زیاده
میکرد مادر مهربان میکردند و او را امید است معنون
لناز با هزار کوشش و ناز استغاث و استمداد نمود
عاشق جان بنظر جمال او نمی برد اخذ و پردای او نداشت
ساعه فسلعه صوله زلزله زبارت میشد در زمان
نمودار قیامت موعود مشاهد می نمودند در آن اثنا
فحوای از حث الارض اتفالهها بظهور رسیده کوه
از ثواب خندان شکافه شد و کان لعل بدخشان
پدید آمد و چون زلزله ساکن گشت قطعه های سنگ
سند که دعای لعل است یافتند که شکسته شده
و از میان آن لعل بدخشان میسر خشد خردمند
جوهر شناس لعل را حیاط کردند و دانستند که
کران به طاعت بجاکان دادند تا سنگ از آن جدا کرد

بکن

۶۲
لکن در جلا دادن آن زخم بسیار کشیدند و به بسیار
چیزها از مودند اصلا جلانی پذیرفت و الاخر الامر سوا
از ماد فتنه آید چه که از او برنج خوانند جلا پذیرند
و لعل بدخشان مشهور جهان شد و جم اصغر او عیبه
کما پیش جم فندی و جم اکبر آن مواری جم خورده است و
حصول لعل در دعای آن باین کیفیت است که در میان
و عاقله لعل کبر تکون می پذیرد و قطعه های حوای
ان قطعه بند سنج صغیر میشود و چنانچه سر بره لعل در
و دعاست و قطعه های مذکوره در میان جری سفید
که در میان مخلوقست همان دانه های آن در میان
شم الرمان مرکوزند و عاقلان معادن دعاء بالعل
معل گویند و معل زباده ارسه رطل ندیده اند و باغیان
زبادت از زبانه کان لعل بدخشان یافتند و بعضی
نسبت بشخصه که حافظ است چون بلع بلع و سلیمان
و مشرفی که از آن لعل بنفشه خیزد و بعضی دیگر نسبت کرده اند

۶۳ بهر آنکه در حوالی آن واقع است مانند پیاز که در چون
 معادن مذکوره را حفر نمایند در اول امر لعل سرخ ^{خمشج}
 شود بعد از آن لعل زرد و سبک ^{نوع} نیست که لعل حمری ^{نوع} با
فصل سیم در غیر انواع لعل و قیمت آن اعلی و اعلا لعل
 لعل احمر است و احسن و اتم و اهنک لعل احمر که در ^{نوع} است
 بعد از آن پیاز که و انزال و ادون لعل احمر است و سبک
 اصناف متوسط اند میان پیاز که و اکبر و کبرای علم غیر
 مرویست که لعل علی عالی نیست که چون برابر افتاد
 رنگ او برود و قیمت قطعه لعل که در می که با پیاز که ^{نوع} شفا
 صافی عالی که از مثالب و معایب خالی باشد ^{نوع} قریب
 زرد زیاست و آنکه دینار و دو دانگ ^{نوع} میخ دینار
 و نیم مثقال ده دینار و چهار دانگ ^{نوع} بلست مثقال دینار
 و پنج دانگ سی دینار و مثقالی پنجاه دینار و دو مثقال ^{نوع} ارد
 دینار و سه مثقال پانصد دینار و چهار مثقال ^{نوع} هزار
 دینار و چون به پنجاه مثقال رسد قیمت آن در ^{نوع} ضابطه

دهر گرام

۶۴ و هر گرام از مقدار مذکوره که مسوح باشند قیمت آن
 مضاعف شود و قیمت نمری و عنابی هر دینار با چهار دانگ
 ابر و قیمت بنی بادی و دانگ و اکبر ^{نوع} قیمت زاده باشد ^{نوع}
 بر آنکه که قطعه لعل که در می که با پیاز که ^{نوع} صافی شفاف و رنگ
 که بوزن ده درم بود هشت هزار دینار ^{نوع} اگر
 هشت درم بود شش هزار دینار ^{نوع} اگر پنج درم بود
 هزار دینار و اگر چهار درم بود دو هزار و پانصد دینار
 اگر سه درم بود هزار و پانصد دینار و اگر دو درم بود
 ششصد دینار و اگر دینار ^{نوع} مثقال بود پانصد دینار
 و اگر درمی بود سیصد دینار و اگر نیم مثقال بود دو
 و اگر دو دانگ بود صد دینار و اگر دانگ بود سی دینار ^{نوع} که
 سه شود بود پانزده دینار و اگر نیم دانگ بود هشت
 و اگر شوی باشد سه دینار و قیمت لعل ^{نوع} نصف این بود
 و قیمت لعل زعفرانی سیاه ^{نوع} تمام نصف قیمت ^{نوع} بود
 سایر جواهر انواع و اصناف ^{نوع} بقیاس با قیمت انواع

۴۵
واصناف مذکور معلوم توان کرد در نقات مرف است
که لعل را در اقبال زمان ظهور بیمت بافوت میزند
بعد از آن چون از نمودند در ثبات و محکم دور زن اند
با فوٹ کثرت بود و فیما آن کثرت حکایت کرده اند که قطعه لعل
عالی کبر الیم ایدار صفای مسوح در غایت طوشت رنگی در خشتند
برسم مخفه زد شعوبت شجاعت و جوانمردی سلطان جلال الد
بودند سلطان جوهریان ماهر در معرفت جوهر طلب نمود
و ایشان لعل مذکور را مبلغ دو بیت هزار دینار در سر
تقوم کشیدند سلطان چهار صد هزار دینار بصاحب مخفه داد
و لعل را در پیش تاج نهاد و بعد از آن تاج آن لعل را
در خزانه نوشت و آن زمان تا آن خان دیدند و جمعی از بنا
مهارت قطعه لعل بد رنگ بی اندام از چهار ده مقال
بر و نقطه های سیاه بود بمبلغ پنجاه دینار قیمت کردند نص
چندان در خاصیت آن لعل کردم و هشک است و در
مغزات ثنوبت قلب نماید و فرج نماید و خون صافی

کنز

۴۴
کند و اگر با خود نگاهدارند از احتلام می مانند و خواب
پریشان نه بینند و اگر بر کودکان خورد بندد در خواب
نرسند و بد خوئی نکند و اگر لعل صلابه کرده را با کلاب
بیا شامند رنگ سرخ کند و این خاصیت را از آن معلوم
کرده اند که ملان معادن گاه گاه قطعه لعل بر طراد و پنهان
از مشرفان انتقام میکنند چون لحظه برین میکند لعل در معدن
ایشان فرار میکند در رنگ روی ایشان شرح میشود و فی الجمله
حواض لعل در آب خواص با فوٹ است نص در معایب آن
و بیان اموری که بان مضرت میرسانند معایب با فوٹ
لمر نقبه و عامه معیبه کرد شعیر و بغیر لون در لعل هم عیب بود
و لعل از بویهای نیز مانند بوی هشک و کافور و
و بد رنگ شود و آن ملاقات با شیاء نیز طعم طراوت و
لطافت او را از اهل کرد و از احکام با شیای که از صلب
باشد خسته شود و داغ گیرد و محافظت لعل بسیار ظن
مروارید باید کرده باب هشتم در فرود زهر نص اول در

صفات آن فیروزه ان فیروزه را بحسب گان که مکان تگون
 اوست نفسم باقسام و انواع نموده اند و خوردندان مثلا
 در معرفت جواهر هر قطعه را که پیشند بشناسند که از کد
 کاست و فیروزه پنجم است نشا بوری و غیر نوری و ابلا
 و کرمائی و خواز نرغی و غیر نشا بوری را اعتباری چند
 نیست بواسطه آنکه اقسام دیگر خوا ترکیب اند و لطیف و صفا
 زیاده ندارد و رنگ ایشان مانند حسن خرافان مرغ
 و سرخ الزوالست و فیروزه نشا بوری صلب البینه لطیف
 و صاف است که رنگ او تغییر پذیر نشود و آن هفت نوع است
 ابو اسحقانی که فیروزه بغایت رنگین و شفاف و صفا
 و از هری که فریب ابو اسحقانی است و سلیمانی که فیروزه
 شهر قام پر خللا و سست و زهر هوی که فیروزه ایست که
 بر او نقطه های زرد بود اما به طراوت و لطافت و جلا
 اقسام سابق غیر سلسه و خاکی که فیروزه اسمان گو
 و عبد المجیدی که فیروزه رنگین صافی غالبست لیکن

اندر

انک مایه در شست اندام است و عند لیبی که اندک
 مایه شیر فام است و فیروزه در حالت صنوف هوا
 صافی بود و در حالت کدورت ان کدورت در عجم ان در
 رخنه ابراکر از عجم او در رخنه صحو نماید و بعضی اقسام
 فیروزه را خوا ترکیب سفید قام است و چون این قسم
 را در سر و عن شهر اندازند رنگین شود ولیکن غنچه زین
 او تغییر پذیرد و جوهریان این قسم را مسما گویند و
 دو رنگ را ابروش گویند و فیروزه صلب البینه را ابلا
 سفاخ کنند و خوا ترکیب را بقول ادوا شباه فیروزه
 سه گونه است میناء اصم و خضر که هر دو را از
 سنک مها با بعض ادویه امیستارند و معجون خینی
 پر گویند و تمیز میان فیروزه و شباه ان بر جوهر
 البناس ندارد و فیروزه بحسب زمان استخراج ان
 لمکان منقسم میشود بغدادیم و جدید اب و رنگ قدیم
 پذیر نشود و ابران جدید در معوض تغییر و تبدل یابد

۶۹
و بعضی بر آنند که فیروززمه فایق عالی خالی از عیب و زایل
بسیج درم نیافته اند و اگر چه فیروززمه کبیر الحکم فی الوجوه
است چنانچه از بعضی جوهریان مرده است که فیروزه
ابلائی که در زن دو دست درم بود می فروختند و چون
بنود جمیع پناه دنیا رفیقند که دریم در نارنج سلجوقیان
مذکور است که چون البارسلان مملکت فارس را
مسخر کرد از قلعه اصطخر قدیمی فیروززمه پیش روی او زدند
که موازی دو من مشک و عنبر می گنجانند و نام جیشند
کبران بر آن نوشته بودند و گویند که فریاد شاه داد کسری
سلطان سخر فیروززمه سیمی بزرگ سود و حکا
کرده اند که کان علم و دکان اصف بر خیا که وزیر بود خاتم
و داد کسری مسحاب الدعوه رب هب لی مکلای
لاحد من بعدی سلیمان داود پیغمبری بود نخست
داشت که سه نفر بر آن طعام خوردند و دروا
کرده اند که در خزانه نوح بن منصور صراچی فیروز

لوزن

۷۰
مخزن بود که یک نیم کلاب گنجانند و در سراوی نشا
جوهری شبیه فیروززمه از کافی قریب بکان آن استخراج
میکنند و این جوهر را قطعه کبیری باشد و از آن
و شطرنج و کبیر و امثال آن می تراشند لیکن سزک و طرا
آن زرد تغییر می دهد خاصه که دسوم بوی مرد و فیروز
از مسنوبات زهره است فصل دویم در کان فیروزه
و کیفیت تکون آن فیروزه و در حد و ابلاق و نواحی غیر
و مرز خوارزم و کوهی که میان یزد و کرمان واقع است
و کوهی که میان نشا بود و طوس است قریب قریه نشا
کانه است و بهترین انها کانه نیست که در کوه نشا بود است
و در کوه نشا بود هفت کان واقع است که انواع هفت کانه
فیروززمه را از انها استخراج میکنند و بهترین انها کانه
که خلق خلیل بدر اسرائیل صاحب نفس قدسی ابوالانبیا
است نوی صلوات الرحمن علیه الطهار و انشاء آن مؤ
و از کان و ابو اسحق گویند در زبون انها کانه نیست که

۷۱
 از اکانز عند لب کوبند و چون فیروززم را از کان
 کان بیرون آورند بجز یا سنک اب سبایند
 و بعضی را نکلین و بعضی طرمح سادند بعد از آن بسند
 نرم و خوب پیدانرا جلاد دهند از بلیناس روایت کرده اند
 که ماده فیروززم بوجه بصورت نخاس دارد و بواسطه
 مصادفت حرارت و پیوستن محتر شده را در سنک ^{ست} نخاس
 باز دست و در سلك جواهر اندراج پذیرفته پس فیروز
 محری نخاسی باشد و از بعضی حکما مر ویست که ماده فیروز
 انجم نخاسینست سبب اسودا در استیلا حرارت سبب
 امر از اوست و از امتزاج سواد و حرمت زرق که کوه
 فیروززم است تولدی یابد **فصل** سیم در تمیز انواع ^{فیروزه}
 و قیمت آن اعلی و اعلی اقسام فیروززم نشا بور است و آن
 انواع نشا بور اسماعیلی بعد از آن اذهری و بعد از آن سلیمان
 و بعد از آن اذهری و از زرهونی عبدالمجیدی است و در
 و از انواع فیروززم عند لبی است و بهترین اقسام ^{سبب}

دنک

۷۲
 رنگ سبز تلخ فام است و بعد از آن شیر فام پس اسماعیلی
 و بحسب شکل نزد اهل خراسان و ماورالنهر بکافی ^{نزد}
 اهل عراق و شام مسلح و نزد اهل خطا طرمح است ^{طرمح}
 فیروززم ایست که سنگ غریب باوی آمیخته بود و از آن
 سنگ غریب بچک املس کرده جلاداده باشند و خطا
 سنگ غریب بر امسياه کنند و ز بونبان و بت مرویان
 از آن سنگند و فیروززم فابوق عالی باید که نرم اندام ^{جلاد}
 و قتر و صافی باشد خوانند و در کبدم و شام
 عزیزد اید و قطع فیروززم ابو اسماعیلی یا اذهری ^{نکلین}
 صافی عالی که از غایب خالی بود و در آن نیم ^{مشتاق}
 باشد مبلغ هفت دینار باده دیار و اگر یکشقال بود
 بیست دینار تا سی دینار و اگر دو مشتقال بود پنجاه
 دینار و قیمت شیر فام هر دیناری تا پنجاه انک اید و اگر
 فیروززم میانه بود هر دیناری با دانه و فیروزه ^د
 سیار از قیمت چندان نباشد **فصل** چهارم در خالصت

۷۴ ان اکتاد نظر بغیر و زرم تقویت بصر میکند و از اجزای
 کل الجواهر است و کسی که نامداد در فیر و زرم نظر کند
 آن روزم بنشاند و سادگامی بر وی کند و گویند که کما
 سابق در هنگام روین ماه بغیر و زرم نگاه میکردند که
 که فیر و زرم با خود را از برداشتن طفر یا بدو در نظر مردمان
 عزیز باشد و از چشم زخم می ماند و ازین جهت فیر و زرم را
 حجر العلیب و حجر العین گویند و گویند که حامل وی از قبل
 می ماند و در روز نوری او افضل بهار که نوکس
 شهلا طبق سمین پرز کند و نیم صبا خریطه پرزنج
 سر بکشاید دست قدرت از جیب شاخهای سم استخراج
 کند و سوسن ازاده سر کیسه مسیبه زرد کند بلبل
 از فیر شاخ منشور خلافت کل بر خواند و اشجار باغ
 در اهرم از هار برودن شار کنند ماد خار از دوش کل ضحاک
 برارد و نکه بیان کنی شود که در میان عیبه نهاده اند
 بهار از کل های رنگارنگ چهار سوی چمن را این بند

و عطارد

۷۴ و عطارد باغ از بویهای کونا کون مضنا زبان شمال
 و صباد ابضاغت داده هر سو فرستد نیم هار قلعه
 است و لمر عیبه بکشاید و خجرا ایدار خار حای کل حر اشود
 و سپر زرین قبه کل پیش تیر بادان ابر بهار را در اند
 شش ترکی عیبه بر تارک شاخسار دهند و سلاطین
 زمین جواهر شین بو تیره فیر و زرم در مجالس هشت
 احضار کنند و از نظارم جوهر این به بصر را جلاد
 بعد از آن جواهر در کاسهای شربت سلسبیل صیقل
 اندازد و از دست ساقیان زیبا منظر خورا میگرد
 شربت مذکور تجرع نمایند و این عمل بر خود مبارک دانند
 و بان فعال کنند و میل بغیر و زرم بیشتر نمایند فصل پنجم
 میان اموری که بغیر و زرم مضرت میرساند و کیفیت
 محافظت آن از آب هوای جمام اب فیر و زرم برودن
 ملاقات مرغین طراوت آن زایل شود و از زو بوها
 تیزبان زریان رسد اما پیله دینه فیر و زرم را سود مند

۷۵
لمت و ازین جهت هر اوت و لطافت او در دست
تصابان زیادت شود و مخافت نیز درم مانند
مخافت در باید که فصل هم در پارهر و سایر اجزای
جمع بر آنند که لفظ پارهر در افصل پاک زهر بود بعین
پاک کنند زهر و بواسطه کثرت استعمال حذف کاف
کرده اند و پارهر میگویند فصل اول در صفات آن پارهر
دو جنس است کلنی و حیوانی پارهر کانی پنج نوع است
سبز و سیر و خاکی و منفوط سبان خود سفید است
در اینها نقطه های متفاوت از رنگهای مختلف می باشد
و قطعه بزرگ کثر اتفاق می افتد و عجری بر الحک است
که از آن نزد شطنخ و دسته کار دو غیر اهای
و اگر نوعی از پارهر اخضر که بزرگ ساق حقند بود
در آتش آفتند سیاه شود و در آن چیزی باشد که
نسوزد و کربان از انحاط شیطان کونند و در
پارهر حیوانی خلافت جمعی بر آنند که آن سنگ

سست

۷۶
سست رخو الحک است که گاه سیاه و گاه زرد و گاه
خاله رنگ بود بر آن نقطه های کوچک رنگارنگ است
و سوره آن سفید بود و از آن زیاد ارسه متقال نیا
اند و جمعی دیگر بر آنند که پارهر حیوانی دو قسم است
بقری و سانی و پارهر بقری سنگ زرد نوم کرده اند
بسان زرده تخم مرغ و از آنکه ناچار در دم باقی است
و پارهر سانی سنگی سبزرنگ است که از اجزای
کونند و پارهر حیوانی را اشباه می سازند چنانچه میا
پارهر و ایشان اشبا می افتد و تمیز او از اشباه با
که داغ در نیکر و درنگ او مایل بکودت نیست و بر
هست و سوره او سفید است بخلاف اشباه و پارهر
از منسوبات سست دویم در کان پارهر
و تگون بعضی اقسام آن کان پارهر کانی در اماکن
بیاد نشان میدهند اما کان مشهور آن در افا
حین دهند و ستان از تیغاشی مرویت که در میا

۷۷ جزیره ابن عمر دشمه موصل در موضعی از اقلیم رابع که
طول آن غرض آن از درجهاست بکافی رسیدم
که از آن کان پادهر سفید که بر نقطه‌های هر رنگ
بود استخراج می نمودند و قطعه‌های یکی در دمن آن
انجا استخراج میشد و گویند که از کان زمره قطعه‌ها
پادهر کبیر الحی بیرون می آید که از آن خانه‌های توان
ساخت و در امکان تگون پادهر حیوانی خلاف آن
جمع اول بر آنند که در زمینی از خرد و حین که از کثرت
مار آمد و شد بسیار شمال دستوار است و از بیست
ابروان چنانچه بر روی عاشق همجور از هر سو
میرود و کوزنان مار خوار بسیار هست و چون از
بسیاری خوردن ملکان حرارت بر مزاج کوزنان
یابد در این حرارت غوطه خورند چنانچه ایشان
غیر سر از آب بیرون نباشد و زمانها در آب توقف
نمایند درین اثنا بخاری از اعضای ایشان برخیزد

جریه

۷۸ نسوی در چینه ایشان همدجون با بخار سد باب
انقلاب یابد و بسان اشک بیرون آید و در آن خمر
هایی که در گوشه‌های چشم کوران واقع است کرد
شود چون کوزنان از آب بیرون آیند و برودت هوا
در گوشه‌های چشم ایشان تاثیر کند آب مذکور ^{مجد} مخمور
کرد و چون این عمل مکرر واقع شود مجرمز کور کبیر و تقیل
شود و بیفتد و جمع ثانی بر آنند که پادهر بقری در کمر
کوزن و پادهر شانی در جوف نوعی از کوسفندان در
که در حد در فارس میباشند تگون می یابد فصل سیم
تمیز انواع اقسام و قیمت آن پادهر حیوانی از پادهر
کافی و پادهر بقری از پادهر شانی احسن و امن است
و از رنگهای پادهر اخضر برنگ ساق حقند در هترو
بعد ازین قوت زرد سفید فام که از اعسلی خوانند
از قوت همه بیشتر باشد و بعضی بر آنند که پادهر رنگ
رنگ تلخ طعم که سخت سست و صلب باشد و برودت

۷۹ کوچک بود و گند نباشد در تاثیر اقوی بود
و امتحان جودت پازهر بچند نوع توان کرد یکی آنکه
چون پازهر بسایند و در شیر بریند به بند نوع دیگر
آنکه چون اول در ذنب عقرب بمالند عقرب نکند و مو
نباشد نوع دیگر آنکه چون مقدار جو پازهر باب بسیار
و در حلق افغی بریند در ساعت افغی بمیرد نوع دیگر آنکه
چون قدری از آن بخورد جو حبه مرغ دهند و افغی بریند
بکار نند تا او را بگرد جو حبه سلامت بمالد و پازهر کانی
چندان نذارد چه موازی شصت درم بیک درم بخزند
و پازهر حیوانی ببهای طلای حرا باشد فصل چهارم در
خاصیت آن چون پازهر سفید کانی باب بسیار بر
که بواسطه ضربه یا سقطه متالم باشد خلا کنند از آن
الم وضع و دم بنماید و اگر پازهر زرد بسایند و در موضع
ذخ عقرب بمالند نافع باشد و اگر کسی زهر خورد میان
دو سم او را کزیده باشد مقدار دانه پازهر حیوانی صحیح

۸۰ الامتحان بر موضع کزیدن کزیده کان بنزد بان موضع
بخسبند و نازمانی که سم را تمامی جذب نماید از آن
محل جدا شود و چون مسموم پازهر را در دهان کزید
بقی دفع شود و سایر اقسام پازهر خواه کانی و خواه
حیوانی در مسموم سودمند است فصل پنجم در سنا
اجداد حیوانی که در کتب قدما مسطور است که ماد
مهم سنگی خاک تر یک است از جنس پازهر که از
قضای ماد های استخراج میکنند و ماد می که در
دردن پوست بود نرم اندام بود چون او را بیرون
ارند برودت هوا داد و تاثیر کند مخ کرد و خط
شکل مانند خایه خروس بیضی بود و گاه باشد که
برو کشیده باشد و اگر از آریلا سیاه مالند سفید
شود و اگر از آریلا موضع زهر منظر خلا کنند زهر بیرون
کشد و مهم که معتدل بود بسیار عزیز الوجود است و کثیر
القیمه باشد اما درین ذکر مهمه مادیده اند

ان از سنك مرهم كه سنك بيفرستى برتند
وسنك مرهم نيز پلاس سياه سفيد سيكند بواله
انكه اين خاصيت از فرقي مرهم و درشتي پلاس است
و در سنك مرهم اين صفت هشت حكايه كرده اند كه محمد
زكيا ماره مرهم دانند بود روزي شحيه ماري بمجلس
ان روز گداور در در قفاي ان ماره مرهم خورد بود
كت و قفاي او بشكافت و مرهم بلهان فروخت محمد
زكيا انفعال زده كت و بيان شخص دوسته اغنا
كرد روزي در اشاي مستي از زير سيد كه ان مرهم بگو
تعبيره كردي ان شخص گفت قفاي ماره شكافتم و سنك
دروي نهادم و در ختم و مدتي گذاشتم تا جراحت اندك
يافت بعد از ان او در دم و بلهان فروختم و مرهم مرهم
بزرگ در دست اندام است كه برود انها بود و در
بملم مرهم قوبليست و در قفاي بعضه خزان در ميان گو
پوست تگون مي يابد و كه خري ماره مرهم باشد و مرهم

هارا

هارا نافع بود و از معلم اول و ديست كه حجري السمان
كون كه در سنكدان خردس تگون مي يابد چون بر كوك
بندد فزع و اضطراب نكند و اگر مرد يا خود دارد انگيز
باه كند و اگر بر مصروع بندد نافع بود و حجري كه مرهم
بقرمي باشد اگر سحق نموده در بصير كند تقويت بصير كند
و از ترولا اب اينده ديدم خراب نشود و در يك مثانه
ادبي مراهي كين خاصيت بود و در بياض چشم نافع بود
و از ديگور بر دوس مرديست كه حجري كه در جوف مع
خطاف حاصل ميشود اگر بر بازي مصروع بندد
از اين ايل كرد و در جوف او دو سنك تگون مي يابد
يك يكر نك و يكي بچند نك دهد در ايه پوست كوسا
بايد نهاد كه بر بازي مصروع بندد **باب** دهم در عقيق
فصل اول در صفات ان عقيق هفت نوع است شرح بگر
خون و سرخ كل كون و زرد و سفيد و سياه و از رقي
دو نك و طبع عقيق با وجود شدت حلايت لزج و

۸۲

خالی نیست و ازین جهت ثقیبهای باریک بران برکن
 توان کرد و از او طرایف میسازند مانند کراکند و انگور
 و دسته گارد و تکی و مستولی بر عقیق انشاب است
فصل دوم در کان عقیق و کیفیت تکون آن کان
 عقیق در نوای صناع و عدن از بلادین و در هند
 هند و روم و قریب بصره از غراف عرب نشان مید
 و ماده او زرد سوئی صورت با قیمت با قوت دارد
 بواسطه امری که منع از صورت یا فوئی میکند
 عقیق صناعت کرده پس عقیق تجری یا فوئی بود **فصل**
 سیم در تمیز انواع و قیمت آن عقیق زرد صافی
 شفاف بهترین انواع است لیکن اعراب ترجیح بر
 صافی شفاف بر سایر انواع مینمایند و در میان
 که مایل بر جی باشد ترجیح داده اند و از قریب
 بهتر بود و سفید از هم بدتر بود و بحسب کان
 یکی از سایر اقسام اعلی و احسن و عقیق هند است

دادن

دادن است و قیمت آنکثرین از عقیق موازی چینی
 درم و قیمت نکی در همی قیمت دسته کار دی کا پیش دنیا
 و قیمت بر عقیق سرخ افتاده و غیر سرخ و زرد را قیمت
 زیاد نیست و بواسطه بیاری عقیق قیمتش بسیار
 نیست **فصل** چهارم در خاصیت آن عقیق گرم و
 است بطبع خون و جمعی بر آنند که گرم و خشک است
 هر نوع از انواع عقیق که مسواک کنند نریک دندانها
 را بیل کند و دندانها را سفید گرداند و منع بیرون آمدن
 خون از اصول اسنان کند و تخم بعقیق احموی که
 بر از سفیدی خطها باشد منع بیرون آمدن خون
 از سایر اعضا نماید و زنان دائم الحمت را بسیار نافع
 بود و اگر عقیق با خود نگاهدارد از دشمنان خراسان
 نشود و پرایشان فیر و زهر باشد و اگر شخصی تیز جنبه
 سیر با خود نگاهدارد این خصیله از وی زایل شود
 و اگر در نظر مردمان شکوه و وفادار حاصل کرد

۸۵ عقیق سوده بر موضعی باشند که خون از آن محل باز
 نرود چنانچه باز آید و اگر عقیق روی سوده
 عمل در چشم کنند سفیدی که عارض چشم باشد از
 کز و روشنی بفراید و نگاه داشتن عقیق بر خود مباح
 دانند و بان تفائل کنند **باب** یازدهم در بعضی اشیا
 یاقوت یعنی بنفش و پیچاده و ماده بیخ **فصل** اول در
 صفات ایشان بنفش چنانچه نوعست مادی که سرخ
 روشن صاف است و بعضی جوهریان در وجه سیمیه
 بان اسم چنین گفته اند که **م** مشاهبه تمام با یاقوت
 احمد دارد چون او را بدون قیمت یاقوت در رشت
 تقویم می کنند گویند از آن حال مادی میگویند در
 سرخ سیر است و بنفشی که سیاه است که در
 حمرتی متوجه بر زرقه مطیف و مستعلیت را استاد
 که روشن است و جمیع اقسام بنفش بلعل فرد گشت
 بنفش از بلعل بگردد اما بلعل است و پیچاده سنگی سرخ

در نزد

۸۶ ابداد است که کبرخی وی رنگ بنفشی مطیف و مستعلیت
 و اکثر افراد او را لعان نیست و بعضی را که لعان
 حاصلت چون با بطایره ترکیب کنند لعان او را
 سزاوار کند و اگر خواهند که لعان او باقی مانند
 در شیبان حفره بکنند و یکی برای حفره لعان
 لعان باقی ماند و این هنگام مشاهده تمام باقی
 دارد و فرق میان ایشان آنست که یاقوت از آن
 انقلست و اگر یاقوت را در دهان که نرسد نماید
 و تشنگی را از ایل گرداند بخلاف پیچاده و ماده بیخ
 شدید الحمره است که مشاهبه نام با پیچاده و ماده
 دارد لیکن سرخی او مایل بیاهست و از پیچاده
 ناعمه عقیق در شیبان نمی کشد اب ندر و این
 جوهر از منسوبان آن است **فصل** دهم در کان بلع
 کان بنفش کان لعاست و کان پیچاده و ماده بیخ در کدر
 بدخشان قوم کوه تنکان واقع است و از کان مذکور

۸۷
 ناکثیره در دوزخ است و اگر پیچاده ان کان بیشتر
 کثیر برسد پیچاده همچون لعل در غلاف بوده و پیچاده
 کوه زاهون هم میباشد و چون پیچاده را از کان ببرد
 از نفاذ آب و بیاب بود بعد از آنکه او را بر آتشند
 ابدار و شفاف شود و هر یکی از این جواهر ثلاثة حجره
 یا نوشت **فصل** سیم در غیر انواع ایشان و قیمت
 مثقالی از موازی بودینا در است و بعد از آن
 در طی و قیمت آن نصف قیمت ماد نیست بعد از آن
ابتداء نسبت و قیمت آن نصف قیمت رطبی است
 و کترین انواع بنفشه است و قیمت آن نصف قیمت
 دشت و فی الجمله قیمت بنفش کایش ربع قیمت لعل
 و هر چند مرغی پیچاده فرد نتر بود و شعاع و لمعان
 بیش باشد پیچاده خوبتر و پیچاده بدخشی از پیچاده
 هندی احسن و اجواست و در قدیم الایام پیچاده
 قیمت تمام بود چون لعل پدید آمد قیمت پیچاده شکسته

در بعضی

۸۸
 و بعضی جوهریان بر آنند که قیمت پیچاده خوش رنگ
 کثیر الشعاع مساوی قیمت لعل عالی و قیمت پیچاده
 عالی و قیمت پیچاده میانه مساوی قیمت لعل نازل است
 و بعضی دیگر پیچاده عالی و قیمت پیچاده عالی از معیار
 البقیمه لعل میانه و پیچاده میانه بقیمت لعل نازل است
 نفوس میکشند و هنر اقسام ماده پنج است که اب اول
 و احتیاج او محقرم کردنی لعل نباشد و قیمت او از
 پیچاده کمتر است **فصل** چهارم در خاصیت آن چون
 در زمان سابق بنود حکما خاصیت آن بیان کرده اند
 و پیچاده خطر ناپس است لیکن حرارت و پیوستن آن
 حرارت و پیوستن یا صوت کمتر است اگر کسی را که
 مائی باشد مقدار چهار جو پیچاده سوده بخورد
 یا بدو اگر پیچاده را با خود نگاهدارد خواب پریشان
 و اگر بر موی سر یا ریش مالند تا گرم شود بر کلاه و شب
 آن جذب نماید و اگر در برابر آفتاب دارد و بیزد

۹۹ در نگاه کنند چشم را بشاه کند و در مدطاری شود و کله
 حیوانات ماده بیخ یا پنجا بپسند غبت جماع کنند **باب**
 دو از دهم در جرع **فصل اول** در صفات آن جرع
 چند نوع است بقراوی و حبشی و غیر اینها و از بزرگان
 چهار گونه بود سفید سیاه و سرخ و مرکب از الوان
 مختلف بقراوی سه طبقه است لطیف اول اول سرحی
 عزیز شفاف است بعد از آن لطیف شفاف بعد از لطیف
 سفید و هیچ سنگ جرم الطل و یا قوت از جرع اصل
 نبود تا آنکه بحسب وزن قویب عقیق باشد و بر بعضی
 جرمها خطها باشد بعضی تمام و بعضی ناقص و گاه
 باشد که از نقاط خطها صورت مرغی یاد آید تمام یا
 ناقص پیدا یزد و از جرمها و کرهها و نکینها و غیر اینها
 مستخرج و جرع از منسوبات مرصع است **فصل دوم**
 در کان آن جرع بسیار است لیکن کان دو مکان
 احسن و اعلی است حد و چین و نوائی خلفا درین اما

چینیان

۹۰ چینیان استخراج جرع از آن نمیکند و جرع بحر می
 یاقوت است **فصل سوم** در تمیز انواع و قیمت آن اجود
 انواع جرع است که لطیف است او بحسب غلظت و
 مقدار باشد و انخسوف و زخم سلامت بوده
 ابدار و شفاف و مناسب الوان بود چون مائیه
 بقراوی زیاد از مائیه سایر انواع جرع است
 فرج بقراوی بر بانی انواع می نمایند در ولایت
 مغرب مستعمل است و موازی متقال بدو در هم
 میزنند و در دیگر بلاد بواسطه سامتی که دارد استغنا
 نمیکند و قیمت زیاد ندارد **فصل چهارم** در رخا
 ان اگر با قوت را بجرع خود مجلا دهند طراوت و صفای
 آن زیاد شود و مذهب آن مهره زبان کنند اگر جرع
 در موی زرد است پیچیده از ویبا و زرد زردن بود
 شود و منع سیلان خون نماید و اعراب بجرع نشانی
 مینمایند و از اصلا نگاه میدارند و میگویند که کف

شاهد اعلیٰ شامه اشتقاق اسمیه من الخرج و همچنین
 اهل چین بجزع نشا و می کنند و اینست که استخراج
 آن از کان نمکند و حکام برین نیز بان التفات نمی نمایند
 و نمک از آنند که در خزاین ایشان جز این سازند و در ^{معلم} ^{بها}
 اول و هست که حاصل جزع معوم و مسوم بود و خوا
 پریشان بیند و خون برود استیلا یابد و با بر میان ^{بها} ^{بها}
 کند **باب** سزدهم در مقناطیس **فصل** اول در ^{بها} ^{بها}
 آن مقناطیس آهن که مستی با آهن را بست مقناطیس ^{نقره}
 مقناطیس طلا مقناطیس از بر آهن و با سنگ ^{بها} ^{بها} ^{بها}
 که جذب آهن میکند از فصافت حرارت و پیوست
 غلطه پیدا کرده و قبل از کنشای کسوة حدیدی ^{بها} ^{بها}
 یافت و میان آهن و آهن را با واسطه اتحاد و ماده
 و تفاوتی از جبهه ثنائی طبیعی و تعامفی جلی هست ^{بها} ^{بها}
 که آهن را جذب آهن میکند و آهن بوی ملحق ^{بها} ^{بها}
 که با آهن را با ملصق با بند مثلا اگر طرف سوزنی با ^{بها} ^{بها}

دبا

ر با التصاق یابد و سوزنی دیگر بر طرف سوزن
 اول هتک با بخا ملصق شود و همچنین سوزن سیم و چنای
 و سیم و اگر مقذاری آهن در میان طبیعتی هتک و قطع
 را با در زیر طبق بر سمن روی حرکت کند و اگر آهن را با
 در آهن بمالند و موازی نیم دانک آهن بنزدیک آن بود
 آهن این را جذب کند و همانا ماده مقناطیس نقره ما
 نقره و ماده مقناطیس طلا ماده طلا و ماده مقناطیس ^{بها} ^{بها}
 ماده از ذرات بواسطه سیمی که مذکور شد در آهن
 ایشان نیز جذب آرزین و نقره و طلا میکند و موید این معنی
 آنست که الماس مجری ذهبیست و جذب ذهب میکند
 چنانچه گذشت و اگر آهن را با با آهن مرونم داد و ^{بها} ^{بها}
 یا در آب سیر یا در آب پیاز اندازند یا سیر بسیار در
 مالد قوت جذب را وضعیف شود و شاید که بر تبه
 رسد که جذب آهن نکند و اگر در میان خون براند ^{بها} ^{بها}
 و بعضی گفته اند که سه روز بگذاردند تا قوت نیاید ^{بها} ^{بها}

و جذب آهن کند و گویند که سنگی بزرگ آهن ربا
هست که آهن از او هرب می نماید و بعضی بر آنند که
اگر روغن زیت در آهن ریایمانند آهن از او بگریزد
مقناطیس تیره که از اجزای قنود گویند سنگی سفید
که سفیدی وی غیرتی امیخته است و مطلقا بر مذهب
ماند و بر تیره سبک باشد که بر بالای آب آید
پیچ و قبه حجر القنود از پیچ که مسافت تیره سوی خود
کشد و مقناطیس هلا سنگی زرد است که زردی او
بغیرتی امیخته جذب دهب کند چنانچه آهن ربا جذب
آهن نماید و بعضی مردمان بر آنند که قوت او در جذب
دهب بر تیره است که از دو سه که مسافت زرد را
سوی خود کشد و مقناطیس از زین سنگی صلب که
الراجه است که جذب از زین میکند **فصل دوم در کانیات**
آهن ربا قریب صفا و حدود دهند و ستان و نوا
زابلستان و دیگر محله ها کان آهن ربا نشان مید

و از معلم مرویست که در بحر مغرب کوهیست و در
انجا کانیهای آهن ربا هست که چون کشتی بان نزدیک
رسد هر آهنی در کشتی باشد بسوی خود کشد و ازین
صیغ بگشتی نیزند که در آن نواحی عبور دارد و هر آهن
که در اعالی کان تکون یا بد قوت جذب او زبون بود
و هر چه در اسفل آن تکون پذیرد جذب او فرزند تر باشد
فصل سوم در تمیز اقسام مقناطیس و قیمت آهن ربا
رنکهای مختلف می باشد و از هر مس حکیم مرویست که
بهترین رنگهای آهن ربا سیاه سرح فام یا خاک تر
فامست و هر آهن ربا که در جذب آهن اقوی است
یا آنکه کثیف باشد بسیار ثقیل نبود اشرف و اعلی بود
و موازی و قیبه از چینی آهن را کما پیش دیناری هلا
بها کشد و اعلی اقسام مقناطیس از زین و تیره و طلا
است که در جذب ایشان اقوی بود و ایشان را بوا
نزدب قیمت متعارف نیست **فصل چهارم در کانیات**

۹۵
ان یعنی مقناطیس آهن را که در شکست اگر کسی
خورده آهن خورده باشد و آهن ربای سوده باشد
باب فاقه یا شامند آهن را خورده آهن را جذب کند
و با خوردن او درد و اگر آهن با اولاده سازند نفس
و مفاصل را سود دارد و اگر در دست گیرند که از اسباب
بود و اگر زن در هنگام زادن در دست گیرد با سانی
و اگر بچکان در بدن بماند یا سر فلش در در شکسته شود
آهن را بر آنها بندند که در بیرون او درد و اگر بیخ
زهن آب داده زخمی بکشد آهن ربای خورده شود
بر آن بر کشد مضر است زهر دفع کند و مقناطیس نقره بقوه
بارد یا بسلت و بقولی بارد و طب سلت اگر بان دندان
بشویند دندان را سفید گرداند و اگر موضعی که موی
باشد بمالد موی بستر و اگر نوشته ساینده
و اگر سوده آن روی بشویند و یا او طراوت کند
و اثر ابله برود و اگر در جراحت استعمال کنند آنرا

لم نماید

۹۶
لم نماید و اگر خورده نقره بجنسی دیگر آمیخته شود با
تمیز توان کرد و مقناطیس طلا خارا یا بسلت و
اگر خورده زرد یا جنسی دیگر مخلوط شود این حجر را بر
بمالند خورده زرد بتمامت جذب نماید و مقناطیس
اندیز تمیز از جناس دیگر توان کرد **باب چهار**
دهم در سناده **فصل اول** در صفات آن سناده
سنکی صلب مشهور است که در آهن و فولاد لب
داده اثر کند و مزینان مستاثرت شود و اگر میا
سناده و اشباه آن اشتباه واقع شود تمیز
بان صفت توان کرد و سناده با لاس سلت
ناغایتی که جماعتی بر آن هستند که نوعی ضعیف است
الاس سلت و سناده در نوع است نوعی سرت
زرد و نوعی دیگر بکبودی و غیر الاس از خواهر
تأثیر نتواند کرد بلکه از او متأثر شوند و در سناده
صفتی هست که بواسطه آن سمیت تقریق اجزاء صلب

برسنباده ۹۷ میکند و مستوی افتادگی است **فصل دوم**
در کان ان سنباده در اماکن بسیار واقع است مثل
ونکبل و هندوستان و سیواس و کرمان و حبشه
و نوبه و احسن و اشهر آنها کانهای نوبه و سیواس
بود و کیفیت تگون سنباده قریب بکیفیت قریب
تگون الماس باشد **فصل سیم** در تمیز انواع و قیمت
ان اعلی انواع سنباده کبیر الچ نوبلیت و موادی
وقیه را کاپیش در هی ناصر می قیمت کنند و بعد از آن
سیواسی **فصل چهارم** در خاصیت ان سنباده
در درجه ثانیة بار و در درجه ثالثی است
چون سنباده جو زرد و باینند و بر ریشه های
کهنه باشند سودمند باشند و اگر سنباده
در دندان بمالند دندان را جلادهد و سنگها
سخت را بسنباده ساینند و صیقل شهر و امثال
ایشان بسنباده دهد **باب** پانزدهم در دهن

۹۸ **فصل اول** در صفات ان دهنه سنگی است
و سبزه است که از رنگ زنگاری درخشد
دبر و خطه های سرخی اسپاه بود و بعضی بر
اشند که در رنگشان دهنه سرخ رنگ یافت
احمر تگون می پذیرد و دهنه سبز ریحانی و سبز
سیاه فام و سبز سفید فام و سبز مردی که
طراوت و درخشندگی شبیه زعفران است
و دهنه سفاف صافی را دهنه شیرین میگویند
و تیره و کور را دهنه تلخ میگویند و در ولایت
شام و فرنگ از انواع دهنه حمر و نکین و
پیش کوهه زین مبادند و امثال ان عزیزند
و در غیر ان ولایت غریب ندارد و اگر روغن
در دهنه بمالند رنگین شود و طراوت او
و اگر بسیار اسهال کنند و با کهنه کرد رنگ او
به بیاض یا بصفرت مایل شود و حس و طراوت

۹۹
 او ذایل گردد و نور و فروغش باطل شود و دهنه
 مانند فیروزه در حالت صفوت هوا صافی و در
 حالت کدورت هوا کدر نماید اربعقوس تلیخ
 کنده مرویت که چون دهنه را بر نظرون درو
 زیت بآیند از آن نخالی احسن و اللف من
 نخاس کافی حاصل شود و دهنه از منسوبات
 زهره است فصل دوم در کان دهنه و کیفیت کوه
 آن کان دهنه در بیچ مکان نشان میدهد جبال
عربی فرنگ و نواجی کرمان و حصن کرک و قریبتا
 که از ایاب بنا کرده در ترکستان و غار بني سليم
 از عربستان از معلم اول مرویت که تگون پوش
 از انجمن نخاس است که در موضع صلب مجمع و
 کشته و علت حضرت وی است که بخار نخاس
 که در موضع مایل با حرارت است و شدت نکاشف
 اقتضای اسواد ادجی کند و از ذواج سواد دست

۱۰۰
خضر تسکت و دهنه بحری نخاس سیست فصل
سیم در تغیر انواع و قیمت آن دهنه شیر نخاس
رنک فرنگی مشابه زرد که دو در خشد کی بوشا
پرهاوس باشد اعلی و اعلی دهنه بود و مقتالی
 ازین جنس موازی دو دستار زرعی ارزد و دهنه
کرک و کرمان و عربستان قیمت چندان ندارد فصل
چهارم در خاصیت آن در حرارت و پوست
معد لست اگر افزا باب جل کنند و در محل نخم ما
یا عقرب بماند نافع باشد و اگر مسموم دهنه سود
بخورد سود مند بود ولیکن اگر کسی مسموم بناشد
و بخورد بجای سیم عزل کنند و اگر دهنه درد دهان
گیرند بدندان زبانست و اصلاح ان بشراب کهنه
و روغن مسکه باید کرد و اگر دهنه شیرین باب حل
نمایند و در چشم چکانند رگهای چشم بشاند و
دوشی ببیزاید و اگر دهنه و ا باز بجد که شود و اگر

۱۰۱
قتري دهند و با نذ بکنارند در ان زم اندام و سرخ
فام گرداند و حسن و بهاي او بيفزايد خاصه که چرخ
زنگار بان مزج کنند **باب** شانزدهم در لاجورد
فصل اول در صفات آن لاجورد سنگيت مشهور
مخضر که چهار نوع است بدخشي و کرمي و درماني
و کرماني و لاجورد بدخشي دو صفت است بر صفي او
نقطه هاي رزين بافتند و بر صفي نباشد و شليل
که لاجورد کاسه و کوزه و بکين و کرم و انگشترين و امثال
اينها سازند و اگر ريزه لاجورد در آتش ريزند
کوناگون پديد آيد و زهره بر لاجورد مستولست **فصل**
دويم در گان لاجورد و کيفيت نگون آن گان مشهور
لاجورد از خندان قريب شهر بدخشان در نوادي
کرم و کرماني و غيران معادن غير مشهور دارد
و از بليناس مرويت که ماده لاجورد متوجه صفت
مخاسلت و بعد از آن امتزاج زيبق بکريت حرمت

در تمام هست که معروفست بلجورد

۱۰۲
بر طوبت استيلاي يابد و در نك او مايل بخرت ميشود
و بعد از آن بوساطت مصادفت پيوست كبود
كبود ميگردد و لاجورد بحري مخاسلت **فصل** سيم
در غير انواع و قيمت آن لاجوردي بدخشي خوش
صافي که بر نقطه هاي زرد بود از سائر انواع لا
جورد بهتر باشد و امتحان جودت لاجورد بان
کنند که قطعه از آن بروي آتش غير مشعل ميگذراند
هند اگر زبانه بر نك لاجورد ظاهر شود نيكو باشد
و اگر ظاهر نشود نيكو نباشد و در هي لاجورد مغسول
مواري در هي ناصريت و قيمتي نكيني در هي قيمت غير
مغسول ثلث قيمت مغسولت **فصل** چهارم در خا
صيت
ان لاجورد با وجود آنکه باريک است در اسهال
سودا از ذکر داروها اقويست و قوت لاجورد
بيشتر بود ما ليخوليا و بخواني و در ذکر دارو نافع با
و اگر لاجورد باروغن در موي مالند حسن و طراوت

۱۰۳ موی بگیراید و مویرا جعد کرد آند و اگر برالمفال بندند
فرغ مگر کنند و مذهب ان و نفاشان بچ در کیفیت
غسل لاجورد بدخشی بچند طریق توان کرد یکی آنکه
دو جزو مساوی از رفت روی سیاه و سفید
روغن بز بچوستانند تا بایکدگر آمیخت شود و بافتند
اب پاک بکریاس بیالایند و باب کرم از رفته آب
و مانند حلوائی مد میکشند تا سفید شود پس لاجورد
مدقوق و مسحوق بان خمیر کنند و مدت یک ماه گاه گاه
می نالند و بعد از آن باب کرم در ظرف چینی بشویند تا
بتدریج سراب از فرود آید اب اول احسن دانند
میان اب آخر امدون بود **طریق دیگر** آنست که جزوی
مصطکی و نیم جزو روغن زیت با آتش نرم بقوام آرد
و نشانده قوام وی آنست که چون قطره اب سرد چکانند
متلاشی نشود و مانند نقطه بروی اب به بندد پس
لاجوردی بان معجون خمیر کنند و با آب بشویند تا بندد

سبب

۱۰۴ سراب از مری فرود آید اول اب علی و اب اسطوخودوس
و اب اخرازال باشد **طریق دیگر** آنست که دو جزو
مساوی از زائنج و کندر در ظرف روپین سفید
باشد کرم کشد چنانکه گلکش شود و بعد از آن لاجورد
سوده باب برشند و در آن بریزند و چندان بچینانند
که لاجورد با آنها استخراج یابد بعد از آن قدری اب
سرد در آن بریزند تا مچند شود باز بگذارند و بچینانند
و اگر لاجورد بیرون آید هو المراد و اگر بیرون نیاید
قدری روغن زیت یا صابون ماخوذ از روغن زیت
بان بیامیزد و در ظرف چینی بریزند و چندان بکینانند
که سبک در خاکی که بلاجورد مخلوط باشد رسوب کند
و لاجورد طفوانما ید پس لاجورد از روی آن بگیرند و در
اعمال مواری ثلث لاجورد نقصان پذیرد **طریق دیگر**
غسل لاجورد غیر بدخشی آنست که لاجورد مدقوق
مسحوق مخلول بر زده تخم مرغ خمیر کنند و سخت بمانند

۱۰۵ و اندک اندک اب کرم بدو میریزند تا مانند شور باشد
و بعد از آن ساعتی بگذارند تا لاجورد رسوب کند و آب
و از در ظرف دیگر کنند و باز اب کرم بر روی بریند و بدست
می مالند تا سه چهار نوبت بدین دستور عمل کنند و از
هزار در ظرفی جمع کنند تا لاجوردی که در آن باشد رسوب
کند و بعد از آن لاجورد رسوب رسوب کرده فزاید
و سه نوبت عمل مذکور را اعاده کنند بعد از آن آب
از سر بریزند که لاجورد رسوب مغسول بود باب
هفدهم در بسد و مرجان جمعی بر آنند که بسد فادسی
مرجانست و جمهور بر آنند که بسد اصل شجریت
که خرد خواهد شد و مرجان در عست فصل اول در
صفات آن مرجان چهار نوعست سرخ و سفید و
سیاه و بنره نام و جمع اشخاص ما ذامیکه سرخ و بنره
اینکند باشند نرم اندام و سفید نام اند و چون
از دریا استخراج نمایند و هواد را ایشان ناشر کند

مجز

۱۰۶ و میگردند و بحسب استعدادات متفاوت رنگها
مختلف الالوان اند و گاه باشد که مرجان مانند لجن
مخوف بود قطع کبیر فل از عقد ها خالی باشد و گاه
باشد که قبضه او مسوی نباشد بلکه بر او درشتی بود
چون مرجان شجریت که بعد از حراج می شود جمعی
بر آنند که تگون او بین عالی انجاد و النبات است و گاه
باشد که میانه مرجان و اشباه آن اشتباه واقع شود
و غیر مرجان بوی کثافت می آید و از زبان نمی آید اگر
مرجان در میان روغن ریت اندازند خوشتر نکند و پیر
شود و حسن و بهای آن بفرزاید و اگر در سر که اندک
نرم اندام و سفید نام گردد و چون بسیار بگذارد
او اغلال یابد و از مرجان دسته کارد و امثال آن
میراشند و در بلاد هند و خطاها و عربت داد
و اکثر زیور بتان و بت رویان از مرجان میکنند این
یغاشی مرویت که محرم از مرجان در غایت حرمت و

۱۰۷ دیدم که طول آن شبری بود و هر یک از عرض
 و عمق آن موازی سه آنکس بود **فصل** دوم در کله
 مرجان و کیفیت استخراج آن در نواحی افریقای
 بای بعید الارجا واقعست از طلایم امواج ماهیها
 و در فشب آن امکان الهندان و مرغان را بر فراز آن
 طیران نیست **نظم** ازین شوریده طبعی بس فرس
 روی بیادش با هر کس چپ در بر روی ترا ^{چش}
 چون زمانه سغله پرور کهر در زیر یاخاشاک سر
 چومر و بیان عذار ایدارش از آن رو خلق مشتاق
 کنارش و در محلی از بحر مذکور که از امر سی الخور خوا^{شد}
 شجر مرجان چون خط عارض کلر خان در آب مبر و پد
 ماد امیکه شجر مذکور در میان آب دریاست مانند فلوق
 کنار زم اندام و غیره الا نکسار است و بواسطه آنکس
 در استخراج آن نعمت بسیار میکشد و کشتی از مصاد^{مت}
 آن شکسته میشود و شجر مرجان در بحر افریقای هم می^{شد}

بگو

۱۰۸ لیکن بواسطه آنکه مرتب عمیق است که غواصان اوها
 از اندرون آن بیرون شد نمیشوایند کرد ولیکن عقل
 چند آنکه در آفرینش و بقعر آن نمیشوایند رسید **فصل**
 مرجان از آن کتر میکنند و از استخراج نمودن مرجان
 دام بسیار آسوارند و نسیب کرده اند و از اطراف آن کله^{ها}
 دصا ص او بخت اندکی در موضعی که سلامت شجر مرجان
 دام مذکور در آب می افکنند تا در آب فرو میرود و بر^ش
 شجر مذکور می افتد بعد از آن بندی که بر دام بسته اند
 با دام بر شاخه های شجر می چسبند و مردمان قوی هر یک
 بالای کشند تا بندی از آن بیالای اید پس بسبب از
 مرجان جدا میکند و مرجان او عمدتاً می که بر او^{شد}
 بند بندی نمایند و بسوهان میسایند و بنا
 سوده جلا میدهند و اگر میخواهند بفولاد مستقیم
 موم سوراخ میکنند **فصل** سیم در تمیز انواع مرجان
 شد بد الحمره کبر الحمره سریع الانکسار مستوی القصب^{است}

۱۰۹ که از غده و خوب خللی بود و ثبت بکامل مرجان خا
یعنی مرجان نافر اشیده جلانا داده در افق شب باز بچند
نا هفت دینار در سپیکه مغزی است که هر دیناری از
با صلاح ایشان ده درم سنک مسکه است که عبارت از
درهم ناصیر است و معمود چنانست که مرجان خا
از افق شب با سنگند ^{به} عظمی می بوند و در اسکندر
از ای ناسند و جلای دهند و هبای آن بعد از
و جلای مسک جوهرت و دراه لکون و صغری کبر حجم و کث
و قلبت جلای اضعف قیمت مرجان با اضعاف است
نصل چهارم در خاصیت آن مرجان در درجه اول
بارد و در درجه ثانیه نایس است و اگر بر اطفال ^{بند}
از عین الکمال محی مانند و اگر مصروع با خود نگاه دارد نافع
بود و اگر بر کردن میا و برند جمیع امراض معدی را بسان
ذبابی سودمند بود کثرت نظر بر مرجان تقویت بصیرت ^{مکنند}
و مرجان آزاد و به قلبی است ضعف قلب و خفقان اسو

دارد

نصل ^{۱۱۰} و نقت دم و در کم لحال و ریش امعا و عسر بولرانا نافع
بود و اگر نیم درم مرجان سوده بمسوم دهند سود
دارد و اگر مرجان محترق دانند آن بشویند زنگ نیک
از آن کنند و دندان را جلای دهد و لثه را تقویت نماید ^{طریق}
احتراق مرجان آنست که از ادرک در فی جدید خونی دهند
بعینان بیرون آورند و بر حسب حاجت استعمال کنند
نصل ^{۱۱۱} در ریش و آنرا ایسب و یصب نیز گویند و بعضی
تخصیص ششم بسفید میکنند و تخصیص ششم بسبز و سیا
نصل اول در صفات آن شیب پنج نوع است سفید
روشن و سفید زرد فام و سبز زردی و سبز سیا
فام و سیاه شفاف مانند شیشه و از رو خاک تر فام و آن
شبه صحن و کاسه و آنکثرین و کمترین و امثال آن
میباشند و در بلاد چین جوهری شیب ^{مشبه}
و نیز میان ایشان با آنست که از شیب مصنوع ^{کند}
بسی شکسته شود جمعی که شیب شیب میسازند

۱۱۱ نوعی اصلاح آن میکنند که تمیز میان قطعه مصنوع
 و باقی نیست الا آنکه طراوت و ماهیه مصنوع کمتر
 و شیب از مصنوعیات قر است **فصل** دوم در کار
 کیفیت تگون آن در ولایت چین دور در خانه
 که یکی را اقی قاش خوانند و از آن شیب سیاه استخراج
 میشود و معهود چنانست که قطعه‌های کبیر آن
 سلطان و قطعه‌های صغیر از آن عاملان باشد
 و در حدود کاشغر و نواحی عین و کومان کان بعضی انواع
 آن هست و پشت تجری فصل است که ماده او در
 بسوی صورت نقره دارد و بیشتر از کتساء کسوفت
 بواسطه زیادتی و نقصان کیفیات لباس شبی بود
فصل سوم در غیر انواع و قیمت آن بهترین اقسام
 شیب سفید نرند فامست که رنگ او مشابه عا
 گنه باشند و خاتمی از آن کمابیش چهار درم ناصت
 و از اقسام دیگر موازی نصف درمی می آرد و قیمت شیب

مصنوع

۱۱۲ شیب مصنوع تعیین نموده اند و الله اعلم **فصل**
 چهارم در خاصیت آن اگر شیب معدنی را از کربن
 بیاورند چنانچه برابر معدنه باشد امراض معدنه را
 اذالت کند و قوت هضم را تقویت نماید و صحت معدنه
 را محافظت کند و حاملان از صاعقه و احتلام
 مایه در نظر مردم عزیز باشد و بعضی بر آنند که اگر
 قطعه شیب در گنجه قلعه که نوز صاعقه در آنجا
 معهود باشد بپهند بعد صاعقه در آن قلعه نازل شود
باب نوزدهم در بلور **فصل** اول در صفات آن
 بلور از سایر جواهر الحرف و اصفی و اسف است و
 غایت لطافت و صفا و کامله هوایی صافست و
 آنکه بسیار است عزت بسیارند که بلور در وقت
 سفید صافی و تیره مایل بر زردی که از آن بلور
 و بلور مانند آنکه بتوان که لخت و چون بگذارد رنگ
 بدر شود و این هنگام از اسبابه زرد و لغز و یا قوت

توان ساخت و شاید که در بلور شبه شقی باشد که
 از آتش عیر خوانند از یعقوب دیر الحق کنده ^{ست} مرچ
 که از معادن بلور قطعه های کبر الحکم کثیر الوزن ^{ست}
 میشود که بحسب وزن کمایش صدمن باشد و از این
 آلات مجلس و غیر آن مانند حقه و صندوق و غیره ^{ست}
 از بغاشی مرویست که در زمان وی ناچری از افرا
 فیه از دو قطعه بلور که چهار نفر نواستند ^{نشست}
 مخفی مجلس سلطان مغرب ساخت و هم از روایت ^{که}
 اند که در مجلس پادشاه افریقه خروسی از یک قطعه ^{بلور}
 دیدم که اندرون اجزای آن حتی ناخنان عجوز بود ^{چنانچه}
 اگر در و شراب بر بخند ^{مشاهده شدی} که باند ^ن
 ناخنان می رود و حکایت کرده اند که در خانه ملک غزنوی
 خرم بود که در هر یکی مواری دور اوید آب می کشید و گو ^{ید}
 که سلطان مغرب فرس و جدار و ثانی از بلور ساخته بود
 خواجه ابوریحان از حکاکان زوایت کرده که گاه در ^{مجلس}

بلور

بلور سنک و چوب و اشباه آنها میسند و گویند
 که در قطعه بلور دیدم که در میان یکی یک سبزی
 و در میان دیگری سنبل الطیب بود ^{فصل دوم در}
 کان بلور و کیفیت تگون آن کان مشهور بلور در ^{هفت}
 مکان نشان میدهند هندوستان و ترکستان و
 عربستان و حدود چین و از نوای از من واقع مغرب
 بلور عربی محفوف بسنک است و بلور مغربی ^{قلما}
 از شجر حال باشد و بلور از منی سیره و زرد در یک ^{است}
 از یلیاس مرویست که بلور محری با فونی بوری ^{المنکو}
 است چنانچه فضا فلزی زهوی بوری التکون ^{است}
 چنانچه فضا فلزی زهوی بوری و بعضی گفته اند که ^{سفت}
 بلور بسبب کثرت رطوبت است و اذابت او در ارض
 از ملحیه ناشی میشود و کثرت لطافت و صفای او از
 قلت تکاثف اجزا میسر و قلت تکاثف اجزاء ^{است}
 ضعف پیوستنی است که عقدا و عموده ^{سم}

در تمیز انواع و قیمت آن بعضی جوهر بان ترجیح بلور
 هندی بر بلور عربی نموده اند و بعضی ترجیح عربی بر هندی
 و از لر افتسام با اتفاق بلور را منقسمت کرده اند از این بلور
 گویند و عیب کبیر در بلور تشعیر است و قیمت بلور
 بحسب کبر و صغر و حج متفاوتست مثلا طبری که موازی
 رطبی طعام کبخاند و ساله معایب باشد کمالش
 در بنار مصری از رد **فصل** چهارم در خاصیت آن
 کسی که بلور با خود نگاه دارد از درد دندان و خواب
 پریشان بدن در امان باشد و اگر قطعه بلور مد
 صافی یا شیشه بر او افتاب بدارند و در موضعی که
 عکس بلور یا شیشه بر آنجا افتد پاره پند یا خورق پند
 و زنهانی بگذارند مشتعل شود و این صفت مخصوص
 بلور و شیشه بر آب نیست بلکه جسم صیقل شفاف اگر
 چه قطعه بیخ باشد همین حکم دارد و اگر بلور در دهان
 کیند تشنگی بپشاند و اگر بسایند و بر یا قوت باو لعل

یاورد

یا برتر مرد بمانند زنهانی بگذارند شفاف و بی طراوت
 گردد **باب** بیسم در حسنت **فصل** اول در صفت
 آن حسنت سنلیست که بر آن چند نیک است نیک
 قوس و فرخ و آن چهار نوعست نوع اول را کلاوا
 از وردیرو سماویة شدید است و نوع دوم را **فصل**
 ضعیف است و نوع سیم عکس نوع دوم است و نوع
 چهارم عکس نوع اول است و اعراب حسنت را
 میدارند و بان نونین اسلمی منماینند و حسنت از
 مسنوبات مرتجیست **فصل** دوم در کان و
 کیفیت آن حسنت در نواحی قریبه صنعولت که
 انجانا آمدند به طبیعه مصطفی صر سه روز همراه باشد
 و حسنت تجری جدیدی است **فصل** سیم در
 تمیز انواع و قیمت انواع و قیمت آن نوع اول اردو
 و دوم از سیم و سیم از چهارم احسن و آشن است
 و قطعه حسنت از نوع اول که موازی در دهان باشد

چهار پنج در هم ناصری از **فصل چهارم در خواص**
 آن کسی که مجست با خود نگاه دارد دلیر شود و این
 چشم زخم می ماند و اگر در زیر بالین نهند خواب پریشانی
 نه بینند و اگر سیکی از جام مجست بنوشند مستی
 نیاورد و اگر مجستی نباشد قطعه چند مجست در
 جام سیکی اندازند همین خاصیت بخشد **خاتم**
 در اجزاء متفرقه و نسبت جوهر با یکدیگر **فصل**
 اول در خاصیت سنگ که آنرا شبق خوانند و آن
 سنگی سیاه شدید الرخاوة سریع الانکسار است که
 لثیاء مقابل در و منباید چنانچه در اینه و شبق
 در درجه اول نادر یا بس است و اکثر آن نظریه
 تقویت بهر میکند و در بیماری از امراض چشم
 است و جری صفاهی است که از منسوبان حرارت
فصل دوم در کان خماهن و آنرا جز ضرب و جرح خاند
 گویند خماهن بحر کیست در نهایت صلابت که جز

المطر

الماس سوراخ نشود و چندانکه او را شکنند شاخ
 شاخ شود چون خماهن بر سنگ صلابت بسیارندانی
 سرخ از آن بیرون آید در طلی از احسن انواع آن که بسیار
 مایل بحرث در داد العباد مصر بدست ناصری میخرند و گاه
 آن در نواحی کرکست و اگر خماهن سوده را باب بیاشا
 مصرث شراب بکنند دفع کند و اگر بواسطه اکثر شراب
 جگر گرم شود ندری خماهن باب بسیارند و بیاشا مندر
 حرارت بقی با سهال مندر دفع کرد و مزاج خماهن با سردی
 یرقان و سده جگر اسودارد و خماهن جری جداست که
 زحل بر و مستول است **فصل** سیم در طلق و طلق
 نوعست هوایی و معدنی و معاده هوایی از هواها
 شبنم نازل میشود و چون بر زمین رسد متجم میگردد و
 طبقه طلق تکون می پذیرد و بدین طریق مقدار صغیر
 کبری شود و اکسیر بان این نوع را از نهایت حرارت
 در خشدن کسائره زمین میگویند و ازین لایه علمی

که عزیزان از لالی صدفی بسیلر دشوار بود و بعضی
 مدققان در عزیز میان ایشان گفته اند که در علی ما
 حباب بر بالای اب می آید و در صدفی بسان جوا
 در اب فرو میرود و چون در طلق اجزاء دهینه غیر ^{منعده}
 چنانچه در ذابیات هست بنسبت بسان ذابیات
 مذاب نمیشود و چون استعمال را جزای یا بسند ^{ند}
 بلکه اصل آن اب صرفست بسان هوا هر نمیشوای ^{شد}
 و این قسم از طلق با نشی خورد و کلس نمیداند بلکه اگر حل
 آن در محال بسیار واقعست لیکن آنچه در جریره تبریز ^ن
 می پذیرد اعلی و احسن است و طلق کانی در کان زمرد
 و غیر آن میباشد و کلا در احد از نوعی طلقها ^ن و آن نمی توان
 کوفت و بطرفه جدید نمیشوای شکست و طریق حل طلق
 آنست که یارهای طلق را با فله چندان بجوشانند یا طلا
 مهر اشود بعد از آن دو یارم کر باس هتکفت کنند و یار ^{ها}
 طلق با برزهای شک در دست هم اند و مکرر میکرد ^{ند}

نالمطلق

نالمطلق بر نه میشود و مانند شکر باس بیرون ^ن
 اگر طلق محلول با قدری صمغ و زعفران نویسد ^ن
 و خطبان نویسد چون خشک شود باب ^ن
 و اگر فی عفران نویسد مانند نقره بود و مزاج ^ن
 در درجه اول با برود در درجه ثانیه یا بسست ^ن
 طلق محلول با شامند منع خون کند و مشابه را باغ
 بود و اگر با شراب بیاشامند با مسموم مقاومت نماید
فصل چهارم در خاصیت حجر مطرح بر مطر ^ن
 در خواجک است در حجر مخمری کبر که میان ترکان ^ن
 مشهور و مسمی بانست و آن سه نوعست سفید ^ن
 بغیره که بر و نقطه های سرخ و سفید صافی باشد ^ن
 نام با ابلق فام و مرکب از رنگهای مختلف و در معدن ^ن
 خلاصت بعضی برانند که حجر کابنست و کان آن ^ن
 اقصای خطا واقع است و بعضی برانند که حجر ^ن
 در جوف بعضی انواع خنازیر تگون می پذیرد و حجی ^ن

اند که در هر زمین مرغانی سرخ بال کبر الحثه هست
 که از سرخ اب گویند و هنگام ربیع در محلی که اب تک
 باشد لایه کنند و در موسم صیف که از خوالی لایه سرخ
 اب فروری افتد سبب لایه او را موازی دوزخ می کنند
 و حجر مسطر استخراج میکنند و جمهور روگان منفق اند بر
 در هر موسم که حجر مسطر استخراج میکنند در موضعی که قریب
 مستعمل باشد باران بارد و خلاف کرده اند که سنگ مسطر
 سر ما و برف و تکرک حجر مسطر است یا به جمعی برانند که
 هر یکی را سنگ دیگر هست و بعضی گفته اند که سنگ
 هر حجر مسطر است لیکن اگر دو مستعمل یا بیشتر از آن
 در یک محل استعمال کنند تا اثر آن افوی باشد و بعد
 و تکرک و سر ما پیدا شود و اگر یک مستعمل استعمال کند
 اثر آن محض در باران باشد و در هر طرف استعمال آن
 خلاف است بعضی برانند که حجر مسطر در میان اب باید
 نهاد که از محل معلق می افتد و بعضی برانند که حجر جمعی

از

از روگان بر کیفیت استعمال آن واقف اند و چون تعلم
 دیگران نمی نمایند دیگران بران اطلاع ندارند و معانی
 از بعضی اهل عرب روایت کرده که در معسکر سلمان
 محمد حواری از شاه در موسم تابستان پیری از ترکستان
 استعمال آن با این طریق نموده که در میان خرگامی کشتا
 طاسی پر اب نهاد و دو قبضه را در غنچه زویدست طاس
 نمود قبضه دیگر در بالای در بالای استوار کرد و دست
 برنگ سنگ با آن از قبضه فوقانی معلق او بخت
 از سر ما و نا طاس اب نهاد و دو قبضه را موازی دو
 بود و بعد از آن دو قطعه حجر مسطر در میان طاس اب نهاد
 و بعد از لحظه بیرون آورد و در یکدگر ساشد و هر یکی را
 بی افتاخت باز سنگها را بکیست مذکور در اب نهاد
 و بیرون آورد تا هفت نوبت این عمل مکرر کرد بعد از آن
 معذاری اب از طاس برداشت و با طراف پاشید و بعد
 مذکور در آشنای این عمل مکرر نموده بود و موکشان

و غضبان بود صحنی چندانست مسکنت در کما بیش دو
 ساعت این دو عمل تمام کرد بعد از آن ابروی تند بر
 و باران باریدن گرفت و هم از روی مذکور روایت کرد
 اند که پیر مستعمل حجر مطهر گفت که هر نوبت که منصد
 استعمال آن میشدم مرانقصان مالی با نفسی از قبل
 فرزند ناخوش و پیوند پیش میاید همیشه فقیر در آن
 ارتفات که خوار از پادشاه در اثنای تابستان منحصر
 شد چون بنزدیک اجمار رسید برف و باران و سرما بجز
 استیلاء یافت که نزدیک شد که لشکر هلاک شوند چون
 موسم باران نبود سلطان دانست که اینها ^{بسیار} تجدد
 حجر مذکور است جمعی را در طلب مستعملان بگویند
 نزدیک لشکر گاه بود فرستاده دو متحصص دیدند که بعمل
 مذکور مشغول بودند ایشانرا لشکر گاه آوردند و
 قطعه نمد سیاه پیچیدند و زنده در خاک دفن کردند
 در ساعت هوا اجمالیافت و برف و باران و سرما ا

نقطه

انقطاع پذیرفت و دستور چنانست که اگر خواهند
 که آثار حجر مطهر منقطع شود و دست بر مستعمل آن بیند
 و قصد هلاک او کنند برین طریق که گفته شد هلاک
 گردانند و حجر دیگر هست که قدمها از آخر مهر گفته اند
 و فرزند جهور مردم بسنگ تکرک مشهور است اگر از آن
 محل بلند بیاید و برسد در آن نواحی تکرک بسیار گوازی برای
 زراعت و آثار از آن استعمال کنند فصل پنجم در سنگ
 عقاب و آن سنگیست که چون او را بجایانند از آن
 او آری نرم بکوشند چنانکه کوب یا چیزی در میان آن
 و چون بشکنند چیزی در میان آن نبود و هر بار همین
 بود و اگر زن آن حامله سنگ عقاب بخورد نگاهدارند
 حمل برایشان آسان شود از ثقات فریست که عقاب
 بد شواری بیضه مینهد چنانچه در زمان بیضهها
 ناله او میشنوند پس عقاب این سنگ با ایشان میادد
 تا در بیضه نهادن زحمت بسیار نکشند و مرگمان آنرا

در ایشان عقاب مییابند **فصل** **ششم** در حجر برقان
 که آن سنگ است منقوش بر رخ و زردی که از غایت
 حکمی خربالاس سورخ نموان کرد و اگر از آبساید سو
 آن مرخ بود مانند سوده خم آهن و کان حجر برقان در
 سبستان است و جمعی بر آنند که سنگ برقان سنگی است
 مد در خرد است که چون بچکان خطاف را بر عفران
 کنند خطاف این سنگ بجهت ازاله زردی بچکان
 آورد و بعد این سخن از خردمندان پنهان نیست **فصل**
 برقان کاکاه بر سنگ مذکور نگاه کند یا با خود دارد
 سوده آن باب میاشامد بسیار سودمند بود **فصل**
هفتم در حجر ناغض الخل حجر ناغض الخل کوسندوان سنگ است
 که چون در میان سرکه اندازند در سرکه قرار نگیرد و
 بیرون جهد و اگر سوده آن در چشم کشند سفیدی
 عارضی را ازاله کند و تخم بان از چشم زخم امن باشد
 و کان آن در مغرب زمین است و حجر جادب الخل

سنگ

سنگ است که چون در میان سرکه برند سرکه در گوش
 آید و در آن سرکه آویزد و تگون آن در جرد و هدو
 است **فصل** **هشتم** در حجر بهریت و آن سنگی است که
 چون آب بریزند آتش از او بر آفریزد و چون روغن
 بر روی آتش بر منطقی شود و کزندگان از او بگریزند
 کان آن معلوم نیست **فصل** **نهم** در حجر الیهود و آن
 سنگی است براق درخشانده در مانی که مادام سر
 نقاب اب در پاکشده باشد نرم اندام بود و چون بیز
 آرد و هواد را نناشر کند متصلب شود و حجر الیهود
 قسم است قسمی مستد بر در حجر جوز صغیر و قسمی
 در حجر زیتونی کبیر و قسمی عرضانی بحسب حجر کابش
 ایشانست و در بالا و پهنای آنها خطهای سیاه
 کشیده باشد که از فطامع خطها صورتها پیدا شود
 و جمیع اقسام معده را بغایت مضرو مثانه را نیز
 نافع باشد **فصل** **دس** در حجر لینی و آن سنگ خاک ترنگ

شیرین طعمست که سوده آن بسان شکر بود اگر
 حجر لینی سوده در ظرفی از آرد بزند و آنجا در چشم
 کشند حرارت و خوارش چشم تسکین کند وضع رباح
 او سر و چشم بنماید و در مکه های خاکی نافع بود و در امین
 امر او را امر آن کرد اند **فصل** یا زدهم در حجر الفاروان
 سنگی سیاه است که بزوی بوی موش میاید که رنگ
 آنرا کوبان باشند و مضر و نافع بود **فصل** دوا
 در حجر آلم که آنرا شاذنج گویند و آن سنگی مشهور است
 که سوده او بر نیک خون باشد و شاذنج دو قسم است
 قسمی پاوه های خرد بسان آردن در یکدیگر مشت است
 و این قسم را جاوهر می گویند و در قسمی دیگر پاوه ها
 بزرگتر از پاوه های قسم اول یکدیگر پیوسته است
 و این قسم اعدسی خوانند و شاذنج اعدسی که اجزای او
 بسرعت از یکدیگر جدا شود خاک ناک باشد احسن
 و اعلی بود و شاذنج کرم و خشک و تلحمست البینه

بصورتاً

بصورتاً جلاد هک و جربان منی بغیر اختیار و ادراک
 حیض را یا زرد دارد در ششیاف احمر و اخضر نفویتی بصیر
 کند و اگر شاذنج سوده بر لحم مزاید نیاشد زایدی بالک
 نماید در مشتهای گندم نافع بود **فصل** سزدهم
 در حجر قرمز که آنرا اوراق القرم گویند و آن سنگیست که بر آن
 هست که آن نقطه بغزرن ماده می افزاید و بکاستن
 آن حجر بر شجر که گویند بار او فر شود و اگر در هنگام
 بر مصروع بندند شفا یابد و اگر زن عظمی یا بخودنگا
 دارد البستن شود **فصل** چهاردهم در حجر دوالوان
 و آن سنگی است که هر دو بر نکی نماید و آنرا سباع و کد
 ندگان این نامند **فصل** یا زدهم در حجر النوم و حجر النظم
 حجر النوم سنگیست در غایت سرحی و لعان که در ششها
 تاریک مافند آتش در خشان باشد و اگر قطع حجر نوم
 که وزن آن موافق در می بود از کسی که در خواب میاید
 بیاید بزند یا در شیب بالش می دهند تا سنگ مذکور

اندری دور نیند بیدار نشود و در المعطره سنگی یا
 سرتک سیاه فام درست اندام است که بحسب وزن
 موازنی اسرب باشد اگر کسی در می این سنگ بلخو
 دارد او را خواب نیاید و از بی خوابی مثال نشود و اگر آنرا
 صلا کند و حبه حبه سازند و هشت حبه بخورد و در
 شفا یابد **فصل** شانزدهم در حج مقال وان سنگی زرد
 و سفید است که در دریای مغرب کون می یابد و موج
 دریا اثر آبکناری می اندازد اگر مقدار ذراتی حج مقال صلا
 کنند و صاحب بک مثانه دهند شفا یابد و فرخان شود
 و قطعه حج مقال که وزن او یکقال بود جهت آنکه وزن
 مقال طلاها کنند **فصل** هفدهم در مادر قشیشا
 که از اسنک روشنائی گویند و آن چند نوع است
 قشیشای ذهبی و آن حجی است که چنان نماید که در
 آن مالیده اند و چون آنرا بشکند اندرون آن نیز چنان
 نماید و کان آن در اصفهان است و نوعی از آن که آنرا

در حج

برجی گویند لعل اجلا دهد و مادر قشیشای مضمی که حج
 مشابه نقره که کان آن در حد و در بدخشانست و مادر قشیشا
 نحاسی و آن حجی مشابه حد است و اگر مادر قشیشا
 سوده با سرمه مزج نمایند و در چشم کشند نور چشم بیضا
 و اصول مژه محکم گرداند و مژه را از سقوط نگاه دارد
 و چون مادر قشیشا اسبر که بسایند و بر عضوی که سفید
 بر آن طاری گشته بمالند سفیدی عطرش از آن بگذرد
 بر نیک خود یاد کرد **فصل** هجدهم در حج مغنسا و آن
 سنگیست که آبکنه کران و کاسه کران استعمال کنند
 حج منقسم میشود بدو قسم قسمی بسیار خالص بود و
 آن پارهای روشن و درخشانند باشد و قسمی دیگر
 کبر بود که در میان آنها چشمهای روشن مرآت
 باشد و بجز بزرگ سه قسمست سیاه فام و
 فاموسر خفام بهترین اقسام زرد فام است و
 در خواص با مادر قشیشا ترکیبست و اختصاص بخوان

دیگر دار مثل آنکه تقیه معدوم و متاثر میکند **فصل**
 نوزدهم در مری و توتیا سره مسکی سیاه براق ثقل
 غیر شفافست و بحسب مکان تگون منقسم میشود
 باصفهائی و هروی و زراپلی و جرجانی و کرمانی سره
 اصفهانی بهترین اقسامست و توتیا مستقیم است
 مادی منجمد است بعد از آن هروی و بعد از آن زراپلی
 و بعد از آن جرجانی و سره کرمانی کترین اقسام است
 سره اصفهانی بریق و لعان فراوان دارد و غیره
 اصفهانی را بریق و لعان چندین آن نیست اگر سره
 نرم سوخته بر چشم کشند چشم سیاه گرداند و صحت آن
 نگاه دارد و روشنائی را تقویت کند و توتیا **سبز**
 توتیای کرمانی توتیای قندی توتیای هندی که
 از توتیای دیگر کوبیند و توتیای مسانی بسان نمک و
 زرد رنگ توتیای کرمانی بخلاف سایر اقسام توتیای
 صناعیست که از توتیای مصعد و توتیای پانزده کوبند

و در توتیای کرمان تحصیل باین طریق نمایند که
 توتیای مانند شاخه فرم میسازند و از شیب بالا
 منجمد میسازند در دیوار آن نصب میکنند و سنک
 توتیا بردگانه آن میهند و آتش قوی افزونند بخار
 غلیظ از سوختن سنک توتیا متصاعد میشود
 منجمد میسازند و این قسم اخف و اعلی بود و نفع آن
 در درازی چشم اخضر و اجل باشد و قسمی که بر میان
 منجمد و این قسم اعلا و ادنی باشد و کان توتیا
 قندی و ادنیست که در خلال جبال هند از قریب
 عرب واقعست و آن توتیای هندی در اطراف
 دریای هند تگون می یابد و بواسطه موج دریا بکنند
 و توتیای هندی در اطراف دریای هند نمک
 جمیع اقسام توتیای چشم را نافع بود و اگر سوخته توتیای
 بر نعل ناپسند یا توتیای آب سایر را بر نعل طلا کنند بوی
 بغل از آن بکنند و اگر توتیا با مس سرخ نمایند مس

۱۴۲
کرد اند چنانچه در خاتمه مقاله ثانیه خواهد آمد و
توتیا در صفاغت اکثر استعمال میگردد **فصل** بیستم
در نسبت بعضی جوهرها با بعضی امتحان خواجه ابو
نسبت بعضی جوهرها با بعضی امتحان کرده اند از مشتمل
الیه روایت کرده اند اگر چه در روایت خلاف
که مقدار معین که آن مقدار از یا قوت امر بخوبی
و سه طسو که در مشتمل بود از یا قوت امر بخوبی
و سه طسو و از قوت بخوبی آنک و طسو و از هر
چهاره آنک و طسو و از غیر و زه و الجور چهاره
و سه جو و از هر و از دید چهاره آنک و از عمیق و مرجا
چهاره آنک که جوی و از جرع و بلور چهاره آنک که
جو باشد و طریق از مایش حج جوهرها است که
کند و یکیک جوهر را در آب اندازند مقدار آب که
جوهری از طرف بیرون آید بدل آن جوهر بود
اعلم بالصواب **فصل** دوم در فلزات اول در زر

و از آن

۱۴۴
و از طلا نیز که **فصل** اول در صفات آن طلا فلزی
نرم اندام خوش طعم صیقل را میگردان سستک قریب
با عتد السست و بواسطه قریب با عتدال اثر کل واحد
از عناصر از ناصبه احوال آن ظاهر و باهر است چه
خردمندان پنهان نیست که وزغ و صفای طلا
هو او زردی رنگ او از آتش و در آن سنگی وی از آن
دردگی جوهری از آبست و هیچگاه از آن که آن
تخریب ترکیب وی نتواند کرد چه زردی با آتش نسوزد
خاک پوشد و غیره پذیرد و از قوف طرب رنگ
او خراب نشود و رنگ تکثیر بخلاف سایر فلزات و آن
نر که با جنس دیگر نیاخت باشد از اخالص خوانند
امخت باشد غیر خالص و زردی که گذار آتش نکند
باشد یعنی گذار نیافت باشد از آتش و کوفیند و اگر گذار
باشد غیر شاد و اگر با زردی دیگر بیامیزد با آتش تمیزان
توان کرد گاه گاه میان زردی استباه آن که اکیر بان میسازد

اشتباه می افتد و غم زهر را از ایشان بدو طریق بخوا
کرد یکی آنکه زهر خالص از خلص صحیح العباد بیرون آید
و اشتباه در خلص تباه شوند و دوم آنکه زهر در ضعیف
فرودد و برزیران نایستند و اگر زهر مذاب با قدری قه
بیا میند سفید فام شود و اگر با نخاس بیا میند سیاه فام
گردد و اگر با اسرب و مردا منک بیا میند مفت شود
و از بعضی مجربان مرویست که اگر فضل موش در زهر مذاب
اندازند بسان تراب بریزند و اگر فضل کوبه در آن
افکنند بصلاح با نر آید اگر اندکی مار قشیشا با نر بکشد
زهر شکن دشوار شود و اگر قدری دهنه با روی سوس
بروی ویزند شکن آویزند و اگر مقدار کمی کبریت در زهر کما
سریزند و قریب ساعتی سر بوته پیوشند زهر نرم اندام
در خفا مرگد و گاه گاه بر روی سبکه زهر خالص جرمی
پیدا کند که گاه مانند پرهادس در خشیده و گاه زنگار نکا
و گاه خاک ناک و گاه سیاه فام و بعد از چند گاه بزرگ زنگار

قار کیرد و آن جرما العلمنا ز خوانند که از جمله ادویه
نفس عزیز الوجود است و چون تصارت و هباء طلا
مانند فضل و کمال عمر فادکر عرصه فنا و عمر و الیست
بلاد کفر و اسلام زمین ایشان و بت مردیان بان میکنند
جمهور کبیر الاحترام است و فضلا بعبارات شتی از
املا کرده اند چنانچه شاعر گوید و جهمی سنگی صاحب عبا
تکار سرخروئی سگداری : کمی بگرفته خوبان امر است
دمی سمن بران ابوده پالت : کمی پیر خرفرا قوت الظهر
عروس نوجوان تکامل امهر : از آن خلق جهان را
هر کار بهر کاری که فرشته بوده دنیا در زهر از منسوب
افشاست **فصل** دویم در کان ان زهر در قسم است
کان زهر خالص که در آن کان زهر با جنس دیگر نیامخته
و کان زهر غیر خالص که در آنجا با در جنسی دیگر
باشد و کان زهر بسیار است خواجه ابو سرحان
شرح کتاب تسامع البقرط میان کرده که کافی در حد

از بلستان واقع است و از اسحق یهودی مرده است
 که در دیار مصر واقعست در موضعی که طول سه
 وعرض آن درجه است و احمد طیب ساوچی بر آن
 که در نواحی دامغان و جبال جنوبی کرمان چندگان در
 خالص مشاهده نموده و میان جمهور مردمان مشهور
 که اکثر معادن در دیار مغرب واقعست **فصل سیم**
 در بیشتر انواع و قیمت ان طلا در زمان سرخفام که در
 ان بکری نرند بهترین اقسام بعضی مردغان گفته اند
 که رنگ طلا عالی باید که مشابه جره آتش باشد و
 او را بر روی سکه در پیش امتحان کنند اگر سهولت بر
 کند در زمان و سبک دیده باشد و اگر برخلاف این بود
 خلاف آن بود چندانکه سرگهن تر شود حسن و نضرت
 او را بدست کرد چون تقویم بسیاری از اشیا بطریق
 و میان مردمان کثیر الجواب است و اکثر مهات انام بوار
 ان اشخاص میابند تا فاتی که در نزد امونس اصغر و ملکه الا

وخاصی

الحاجات کومیند چنانچه شاعر گوید **نظم** ای آنکه
 مؤثقی که جامع لذاتی محبوب خلایق همه اوقاتی
 بی شک توجده اند و لیکن بخدا سنا رعیوب قاضی
 الحاجاتی و قیمت ان احتیاج ندارد ولیکن نر با بجا مختلف
 در بلاد روان کرده اند و در ترکستان نر شاد نامسکو
 در خطا و هندوستان نر مصور بصور مخصوص در
 مصر و ایران نر من سفوش با سم سلاطین در معاملات
 جاسوست و در بسیاری از بلاد نر و نقره مغشوش
 روان کرده اند تا ان بلاد بیرون نرند **فصل چهارم**
 در خاصیت ان طبع نر و ایتی حاسر طبع است و
 بروایت معتدل طبعست در ان تقویت کند و امراض
 و بر اسود مندی بود و روح حیوانی را مدد دهد و در
 و خفایا از انواع بود و اگر عضوی برز داغ کنند مغشوش
 در پم نکند و نر و اصلاح پذیرد و اگر بمیل نر صرمد
 حاسر بصر کنند تقویت بصر کند و سوز چشم و در معده

نافع بود و اگر قدری نرود در دهن نگاه دارند که دهن
خوش بوی کند و زرشا و درین خواص بود و باب نر
کت نویسد و مذهبیان و نقاشان این نر را بیلر استعمال
کنند **باب** دوم در سیم و آنرا نقره نیز گویند **فصل**
اول در صفات آن سیم فلزی شریف نفیس و قوی است
لیکن در نایبگی و نایبگی برابر نر نیست چه بخوا
بعضی من **فصل** درها بوی ناچیز شود و بر روزگار بسیار
در خاک باشد خاکستر گردد اما آن خاکستر را سیم
سیم توان ساخت و اگر نقره مزاج قدری نمک بیاید
سفیدی وی زایل شود و اگر قدری کبریت بیاید
مایل گردد و اگر مقدار کمی نر بر دهن او نرند متعین
گردد و اگر اسرب با وی مزج کنند در شیب مطرقت شکسته
و گاه باشد که بر روی سیمکه سیم خالص که بگاہ کداخته تا
جرمی ارضی سیاه نگون یابد و آن جرما اقلیماء فضی گویند
و از ادویه بسیار فایده است و تمیز سیم از استباه

کلاه

بگاہ توان نمود و سیم از کف سوب با تر قر است **فصل**
دومی در کان ان کان نقره در اقالیم سبعمه هست
و از صوب مشرق در حدود ترکستان و مغولستان
و از صوب مغرب در ارض روم و فرنگستان معانی
بسیار واقع است چنانچه در ارض روم سی و چند
نشان میدهند و سیم جمع معادن با اسرب آمیخته است
نخست مقدار کمی از آن امتحان میکنند اگر سیمی که خان
میشود که زیادت از قیمت اسرب باشد استخراج سیم از
کان میکنند و اگر زیادت نباشد چنانچه در معادن اکثر بلاد
استخراج نمیکند و در بعضی معادن سیم در خال
نگون مییابد و سیم از آن سنک بدو طریق جدا توان
یکی آنکه خرده های سیم از میان سنک بکنند هر یکی دیگر
آنکه سنکر اخرد ساینند و سیم از آن جدا کنند و سیم
فلزی زهیبست که بواسطه استیلاء برودت رطوبت
رنک او سفید گشته **فصل** سیم در تمیز انواع و قیمت آن

سم در وقت مسکت قسمی از قسمی سفید تر است و
 بهترین اقسام سم شد بد البیاض نرم اندامست که گو
 و کثرتن ریزه نشود و سم خالص عذاب المذاق و صافی
 او از است بی آنکه بصوت او صمکه مخلوط بود و غیر خالص
 مر المذاق و جزی او از است که بصوت او از صمکه خالی نباشد
 و چون سم میان مردمان کثیر الجربا نیست و قیمة اکثر اشیا
 بان میکنند قیمت آن از همگان پنهان نیست و بیان
 آن فایده چندان ندارد و چون بسیاری مهمات مردم
 سم سامان می یابند در تلوان چنانچه در تاء اعلا مباح
 و اطرا نموده اند کما قال الشاعر : لولا الخاف قد استجانه
 لقلب للفظیه سبحانه و قال الخربالفارسیة : حاجت
 بحر فهای چین بیچ بیچ نیست : تعویذ دوستی بجز از
 نقره هیچ نیست : **فصل** چهارم در خصوصیت آن اسم
 بار در طبست در مفرجات رطوبات فاضلی دفع کند
 و فرج بیفزاید و اگر سم در دهن نگاهدارند زدن شود

کند

کند و اگر با داروی چشم مرکب ایند تقویت بصیرت کند
 و بقره محلول کتابت و نقاشی توان کرد و الله اعلم **باب**
 سم در مس که بتازی از آن خاص کوبید **فصل** افضل
 اول در صفات آن مس سه نوع است سرخصاتی نرم اندام
 و سرخ زرد فام و سرخ صلب سیاه فام و هیچیک از آن
 زود تر کرم نشود و دیر تر از مس گرمی ها نکنند از بلینا
 مرویست که بخاس مؤنث طبع است قوه خور و بغیر مید
 و قوه غیر قبول میکند و صواعست که حل و عقد و تکه
 و تکلس می پذیرد و فلوس معظم بلاد و اکثر اثار البیت
 و التي که بان الت جواهر نفس را جل امبد هند و التي که بان
 الت نقش بکن بلور و امثال آن میکنند از مس مستطاب
 و مستولی بر مس زهره است و زرد بعضی زهره بشکت
 مرغ **فصل** دومی در کان مس و کیفیت تگون آن کان مس
 فراوانست و معادن مشهور آن بلاد است که مذکور
 میشود دیار بکر و در وادستر تا میان و سوسن دانند

وسبستان و بیشابور و فزک و کرمان و بعضی مرد
 برانند که کان مس در اندیش هست و مس مصنوعی به
 توتیا را با نحاس نسبت میکنند بواسطه آنکه در سایر بلاد
 سه نوبت مس را با توتیا مزج میکنند و در اندیش نیز
 و ازین جهت از آن مس میگویند از بلیناس مردیست ما
نحاس در بسوی صورت با بهای ذهب دارد و بوا
 مصادفت مواقع از لباس ذهبی میوس شده و کسوت
 قبول کرده **فصل** سیم در قیمت آن نحاس مرخصانی
 زمانه ام هبت نحاس صلب نحاس
 فامزبون ترین اقسام و قیمت آن در بلادی که اد معادن
 وی بعد است مانند مصر موانزی ضعف قوة او
 در بلادی که معادن قریب مثلا مصر موانزی جبل
 دهشت فلس بدر همی نقره میخورد در بلاد قریب معادن
موانزی صد فلس **فصل** چنگ مرد در خاصیت آن
مس که و خشک کست اگر مداومت نمایند بر آنکه لحعام

در شراب

در شراب

خاصه ترشی از ظروف مس خورند امراض کباد ما
سرطان و داء الفیل و در جگر و سوء الزواج لحال و امثال
 آنها پیدا شود و اگر قدری ماست با آن در ظروف سین
 کنند و میرش میوشند یا ظرف مس بک سرها می بریان کند
 که مفند تا بخار در محتس شود کل و لحد از ایشان بسان
معموم در بدن عمل کند و اگر مس السر که تو کنند و در جای
غناک نهند زنگی بود در یکه افزای نکار کونند و زنگار اسبل
 و ناخن را نافع بود و در مرام لحم عنفه را الزالت کنند
 که نتر اصلاح نمایند و بصلاح باز اورد و نحاس محترق در جود
کامتی کری و مبنا کری سکین بزرگ کست و در مرام مستعمل
و زنگار و نحاس محترق در صناعت اکبر استعمال میکند
 اگر عنفامی از نحاسی موی کنار چشم بکنند دیگر بار موی
 نزدیک و اگر مس نافه در اب خوردند مکسان از آن بگردند
 و اکثر نظر باینه مس در خانه که بوز نساب در آن خانه افتاد
 باشد الزالت کند و اگر مس محترق مصول بنا شنا بیا مده

لعنوه

اورد و الله اعلم **باب** چنگل مدراسرین که انرا در کتاب
 قلعی گویند **فصل** اول در صفات او در فرازات مشهور
 نقره است که بواسطه سه صفت که در کان عارض او
 شده از هر قبه نقره کی نموده رخاوت جرم و گراهنه را میخورد
 عند التحريك از جهت مستبری که برت ادر بر توده توده است
 و اکسیر یان بر آنند که این صفات ببعضی ادریه از الت
 مهتوان کرد چون این صفات زایل گردد نقره مصنوعی
 شود اما در مقدمه رساله تقدیم پذیرفت که بغیر
 فضول در وضع عقول نیست و در نرسه نوعست
 و فرنگی و چینی بلغار بر ابواسطه آنکه ننگ کرده اند بلعی نوا
 خوانند و فرنگی ادر بر زرم اندام نرسه فاهست که بعضی
 صورت مادران ساخته اند و بمهر سلطان فرنگ نشان
 کرده اند و بعضی را ادر بکر بکر پیوسته اند و این بعضی
 پایه گویند و اگر ادر بر نرسه بلاد حاد در افتاب بسیار بگذرد
 بگذرد چند آنکه در افتاب بماند نسوزد و از ان ادر بر نرسه

سازند که

سازند و بان طروف مستی سازند کنند و اگر ادر بر
 و اگر ادر بر خالص که غیر ادر بر بان نیامخته باشد
 باتش بگذرد و در او کوی از گنجان نرسه نسوزد و
 بر ادر بر مستولست **فصل** دوم در کان ان ادر
 بسان ماده سیم دو سه مکان واقع است شرقی مرت
 و حدود بلغار و نواحی فرنگ و ماده ادر بر بسان ما
 سیم متوجه صورت ذهبی است و بواسطه کم و بیش کیفیت
 بخد کمال که اتصال بصورت ذهبی است غیر سد **فصل**
 سیم در غیر اقسام و قیمت آن بهترین انواع روشن تر
 و صافی تر و سفید تر است بعد از ان فرنگی و قیمت هر طری ادر
 کما بیش در همی ناصر است **فصل** چهارم در خاصیت ان
 ادر بر سرد و خشکست اگر صفی ادر بر بر پیشت بنزد که
 کند و احتلام باز دارد و اگر با گوشت در دیک اندازند گوشت
 نرسد و اگر صفی ادر بر در سر که یا اب غوره مصعد کنند
 که بر روی اثر رخسار و سر طمان که بر اندام مردمان بر میان

بما لکن نافع بود و اگر از زیر مکس با سر و غن رسوخنگها
 طلا کنند سودمند بود و چون مکرر بر عضوی طلا کنند
 باسانی موی از آن عضو بر توان کزین و ایجه بکاه کلس
 بعایت مضر بود سفید طبعی چون از جراحت باز آید
 و اگر بر محل گردن کرده طلا کنند نافع باشد **باب** پنجم
 اُسرِب **فصل** اول در صفات آن اُسرِب فلزی پیره فای
 فرماید مسکنت او از مسکنت که در کان نصی چندان نیا
 و سببی که ماده اوست مانند دردی دن شراب در شب
 بوده بواسطه درشتی زریق زردا هفتت همگرداند و بی
 قوی و خامی کبریت مسکنت او از مسکنت و کاز اُسرِب ما
 کالز اسرِب زراست و از اُسرِب مشکوف سرخ و مردار سنک
 زرد و سفید اب حاصل توان کرد چه اگر اُسرِب مکسرا
 اشر بیارید هندی سنکوف شود و اگر در کوزم از آگاه کوفید از
 از نقره جدا شود که کسرا اُسرِب مردار سنک کرد و اگر کاد
 سه اُسرِب در نعل سر که هندی بر سطح آن بتدریج سفید

نکون

نکون
 یابد چنانکه بر سطح مس زنگار نکون میاید و از اُسرِب مکس
 سفیده سازند که از جمله نگاههاست که نفاشان اسعلاج
 میکنند و همچنانکه نقره جمیع معادن از نقره خالی نیست اگر مقدار
 آهن باضعف آن مقدار سه مرتبه بیامیزند و بکازند و قدری نوسا
 سر بان بیامیزند که در اُسرِب مزایا کرد و مانند نقره سفید
 و لطیف شود در محل بر اُسرِب مسکون است **فصل** دوم در
 آن کان اُسرِب مانند حرمان از ادکان در اکثر مواضع واقع
 و چون نوبت از بخار اُسرِب نکون می یابد لا محاله از کان اُسرِب
 خیزد **فصل** سیم در غیر انواع و قیمت آن احسن اقسام اُسرِب
 که اصفهانی باشد و نوعی نیز که از نقره منسازند و قیمت در
 موازین در هم است **فصل** چهارم در خاصیت آن اگر
 صغیر اُسرِب بر پشت بندند شهوت بپشانند و احتیاج را بزد
 و اگر بر روی بندند که منشاء آن رطوبت باشد یا باب سر که
 یا باب کاسنی بسامند و بر آن طلا کنند و سر مخلخل بر برد
 مشکوف از جمله نگاههاست که نفاشان مکرر میبرند و

۱۴۹
اصول مینا و مرهمها مستعملست و از سفید اسرب
مرهمی چند مینسازند که اکثر جراحت بر آنافع است و اگر
اسرب را با روغن بر پوست بکشند سودمند بود
سنگ بوی اندام را از آن کند و در جراحت مرهم
حمایت کند و بخشک اندازد و خوردن آن مهلكست
مردار سنگ با سفید و اهلك بر عضوی سفید لاگند
شود و دردی که از سوختن اسرب چند روز منوم است
اگر قدری از آن در آب حل کنند و در محل گزندگان بکشند
گزندگان نیکو ترند هلاک میشوند **باب ششم در اهن فصل**
اول در صفات آن در مقدمه رساله تقدم پذیرفت که
اجزای ترابی با ماده اهن مخلوطست و از خوردن
خرده دان پنهان نیست که عسرا ذات و کودت لون
بعذا اهن از اعتدال بسبب اجلاط اجزای مذکور است
واهن دو قسمت نرم اندام اهن و پیولاد نرم اهن چنان
نوعیست نوعی اهن سفید فامست که اصلا آب نیکو

۱۵۰
دندان الة اکثر صناعت مینسازند نوعی دیگر اهنی است که
اب میگرد و از آن تبغهای رومی و سقلانی و الاث بخارا
در زکوان مینسازند و این نوع را قاطع گویند نوعی دیگر
و فر ناریک ز بزه است نوعی دیگر اهنی سفید فام نرم اندام است
که نابی که این نوع در زهر ضرب تیغ دارد نوع دیگر ندارد
و این نوع تبغها مینسازند که مانند کاغذ میتوان سپید
فرنگیان نمیکند از آنکه نوعی را به بلا اسلام از آن پیولاد
نوعیست کابی که او را شاه در آن گویند و علی که از نرم
با بعضی ادویه خریفه سازند و گاه باشد که پیولاد ز بزه
کنند و در نرم اهن که از آن امتزاج ایشان جوهری حاصل
شود که از ابلا رگ گویند و از بلارک تبغها و کتارها که
هندیان نیکو میدانند و امثال اینها مینسازند و بعضی آنرا
بر آن طلا کنند تا گوهر بر آرد و بلارک چند قسمست بلارک
مشاهی بلارک جا هکی در وهینا و غیر آنها بلارک مشاهی
را گوهرهای سفید درشت مسکلسل بسکلسل محرابها بود

بزرگوار کوه‌های کبار بزرگ باشد چنانکه کوه‌ها
 بسراکتش نقش کرده و باین قسم تقال کنند و بلار ^{چاهکی} چاهکی
 کوه‌های سفید بسیلر زار در لیکن خشک و سریع الا
 نکسل است و گاه باشد که مواری سراکتشی باز یاده از
 تیغ بی کوه سیاه فام بود و از انبال نیکو اندازند خا ^{صه}
 که بر وجهی تیغ بود و آنچه بر کناره یا قریب قبضه باشد گو
 که بر خصم مبارک نیست و آهن از منسوبات نزلست از
فصل در کمان ان کان ان مانند در فاهیه و
 مایکان در اکثر بلاد واقعت و بلاد کوز و هند ^{هند}
 و بلاد چاهکی در فارس مسطرند و طریق اب دادن بلا
 هندی است که قدری کل سرخ و سر کین کاو با قدری
 ملح و زاج مزج نمایند و بر وجهی تیغ طلا کنند و تیغ در آتش
 می تابند و هر دو جانب او بر قطعه نمد در می هند تا زمانی که
 آب بکشد **فصل** سیم در تمام انواع و قیمت ان آهن فرنگی
 اندام سفید بهترین انواع است و شمشیری ان از ان مو ^{چاه}

یکه از دینار مصری می آید و در بلاد شاه اشرف
 انواع بلاد گست بعد از ان رو هینا و بلاد چاهکی بود
 اندک احسن الشکل و کثیر الجواهر است در او ایل زمان
 احداث بجای بلاد هندی میداشتند و بقیمت ان منجر
 بدند لیکن چون انرا از مؤنند بسیلر خشک و سریع الا ^{نکسل}
 بود عزت و قیمت ان تنزل کرد از باب وقوف و مهارت
 گفته اند که آهن نیکو باید که سفید فام بود و طبع نباشد
فصل چهارم در خاصیت ان آهن از جمیع فلزات انفع ^{بک}
 تا غایبی که گفته اند که هیچ حرفت بی ان تمام نمیشود
 در نیک آهن از ان عفران الحدید کوبند معده های ^{ضعیف}
 قوت دهد و در بعض آدویها صنعت کیمیا مستعملست
 سر سیه آهن که انرا اخبث الحدید در هر اهم جز اخبث ^{را}
 اندازد و بواسطه انافع بود و در جوارش استرخای
 معده را سود دهند و ابی که بر کان آهن کزید از میان بی که
 سایر کانها عبور کند اخف و احسن باشد و اگر در ^{بک}

سفنیداب باروغن بر آهن طلا کتد باقطعه ادرین
 بروغن و عک نیک بمالند ناسیاهی از آن بیرون آید
 و آهن سیاهی بر آهن طلا کتد آهن برنگ نکند و اگر مخرج
 کرم کند چنانچه سرخ شود و بیخ درختی کوبند آن درخت
 خشک شود اگر چینه بزرگ باشد و از خون بزرگ برود بزرگ
 شکسته شود **باب هفتم** در خار صتی در خار صتی خلاص
 بعضی مردمان چنین روایت کرده اند که در جرد و حین فلز
 زرد رنگ غیر متطرق مشابه هفت جوش است که از فلز
 کوبند و مزاج این جوهر که زرد رنگ است لیکن آنرا
 بدلیل آنکه اگر با زهر امتراج یابد زهر را بکشد در دم
 سوب کند و بعضی بر آنند که خار فلزی که از زنده سیاه
 است که سیاهی آن بشرخی میدهد و از آن انواع اسلحه را
 میسازند که زخم آن اسلحه را مضرت عظیم است و کوبند که
 در هر زخمی از خار صتی ایند چینی و چرمی کبیر میسازند
 که مفرغ بر آن جرس زنند و از آن موازی یکتراه برود و آن

جوهر را

جرس از کسقف معابد میاد بریند و اعلام همکار عبادت
 بان میکنند و بعضی بر آنند که جرس مذکور را از فلزات هفت
 گانه ترکیب میکنند و اگر خوب لقوه بر ایند خار صتی نگاه
 کند شفا یابد و اگر جوهری که ایند مذکور را از آن میسازند
 یا خود نگاه دارند صرع و مالخولیا را نافع بود و جادوی
 دفع کند و اگر بر اطفال بکند در خواب نترسند و فرغ کنند
 و بعضی دیگر بر آنند که در میان ذابستان و بدخشان سنگی
 هست که چون آنرا بگردانند از آن جری غیر متطرق
 برنگ فلعی ترشح کند که از خار صتی کوبند و بعضی دیگر
 بر آنند که در ذابستان سنگی سیاه در د فام هست که
 آنرا میگردانند در قوالب مختلف مبر بریند و از آن عقوبدها
 و موبندها میسازند و مشاهجه تمام با ایند چینی دارد
 و مستمی بخار صتی است و بعضی کوبند که خار صتی از صنایع
 سوخته تگون میابد از آن جمله در جبال و خش که مهبه صوا
 عظیم است جسمی صلب بشکل عموری یافند که اگر آنرا

در زمين فرو رفته بود و رنگ آن ميان رنگ آهن و
 و نقره بود و از آن جسم دشته ها و گلها ساختند و در نوا
 بحرین صاعقه زمين افتاد در آن محل جسم طولانی یافتند که
 رنگ او ميان رنگ آهن و نقره بود و از آن سینگ دادند
 و از آن دو شمشیر ساخت یکی از سیاه فوگت شد و یکی دیگر را
 ملک بحرین داشت شمشیر بزرگ که سیر منمود بجای صغیر
 تصور کرد که مردی است شمشیر بدان نزد نخل نیفتاد ملک
 نخست شد و شمشیر بسنگ زد و در پاره کرد و سوزی دیگر احشا
 کردند شمشیر از نخل گذشت بود لکن بواسطه خفت و خم
 حدت تیغ قطعها از نیکر جدا شده بود که باندک بادی از نیکر
 جدا شد مللا و شکستن تیغ تا سفر بسیار خورد و پاره ها
 را وصل کردند و آن تیغ در موصل شهرت تمام یافت و آن
 مرو نیست که در مسجد اذینه لادبیل جسمی قلیل اللحم کبیر الود
 اماده که بگسب در کن موازی یا مضکمن باشد و بضع
 از آن جسم از کبسیاری دست که بر آن مالیده اند رنگ سپید

بیرا

پیدا کرده ميان رنگ نقره و آهن و بضعی دیگر که دست
 بر او مالیده اند سياه فامست و این جسم از غایت ضلالت
 نمیتوان شکست و آتش بر آن خفزی توان یافت چنانچه
 حدادی خواست که پاره از آن جدا کند آن جسم را اگر کرد
 بموت که روشد که از ده نزارع مسافت کسی نزدیک آن
 نمیتوانست رفتن و غانان خان امر کرد که نام آن بر آن
 نویسند بر تخت و تکلف بسیار نوشتند و اکابر و اشرا
 اردبیل برانند برانند که اولگده که زنده هشت کس
 بنا کرد این جسم را بجا بود و معلوم نیست که از کجا حاصل
 شده و خار صتی از منسوبات عطار است خاتم در
 مرکب فلزات و نسبت ایشان با یکدیگر فصل اول در مرغ که آنرا
 بتازی شمشیر گویند مرغ از مس منقا و توتیا بشیرینی پرورده
 ترکیب میکنند و در ابتدای احداث بسان در زرد و در شستند
 بتدریج زردی وی تیره میکنند تا بدرجه مس با زرد مس
 اگر خواهند که رند اوباقی مانند هر چند گاه توتیا بان مزج

آتش

نمانند و اقسام برج بسیار است بهترین اقسام روی اند
 و شاهست که بر محل چهار دانگ عبار دارد و از کوه‌های
 که اکتی بعد از سیم و نه هیچ یک از برج **فصل** دویم در ^{سفید}
 روی که از آب تازی صغر گویند و ترکیب صغر که امتراج
 از ایشان دارد کثیر الیوسف است بر تبه که در روی
 هیچ نومی نیست و نخاس در صاص که اجزای صغرانند
 یکدیگر جدا نتوان کرد و سبب ترکیب برج و سفید روی آن بود
 که چون حاکم طالم کثیر الحجج حجاج یوسف حاکم کرد که
 که در عراق و فارس اوانی نیز سیم نسازند و آنچه ساخته
 بشکنند نیز یگان خورده در آن جهت صغران برج و سفید روی
 ترکیب کردند **فصل** سیم در تبریز و آنرا قال گویند ترکیب آنرا از
 اسرب و نخاس است و تکلیفی نیز یارده ندارد بلکه احسن و اثر
 از جمله مرکبات مذکور است و در اثرش باب بسیار ندارد
 از آن ها و دیکها اگر مابه و امثالها بسازند و اسرب
 و نخاس که اجزای تالند بسهولت از یکدیگر جدا نتوان کرد

بسیار است
 از اینها

در صاص

در صاص و نخاس موی تربیت سعدا کبر و سعد اصغر اند
 متناسب و نعا شقی مانند ایشان هست چون یکدیگر ^{مخته}
 اند از هم جدا نمیشوند و اسرب و نخاس موی تربیت نخس کبر
 و سعد اصغر اند متناسبی چیزان میان ایشان نیست
 جهت از یکدیگر جدا شوند **فصل** چهارم در مرکب اسرب
 و سفید روی و تبریز و نخاس و بر نخست و از آن انواع در ^{اصل}
 بسیارند و غرضی چندان ندارد **فصل** پنجم در طالیقون ^{اصل}
 طالیقون نخاس است که بعضی فلزات و ادویه بان ^{اند}
 و آنچه مجرب از طالیقون جراحت کنند آن جراحت التیام نیاید
 و اگر بمقامش طالیقون که چرب کرده باشند موی بر کنند
 باد موی نیارد و اگر در این طالیقون نکرند چشم ^{ضیا}
 مرسد و اگر زیاده نظر کنند قوت ابصار تپاه کند **فصل** ششم
 در میان اموری که مرکب از فلزات اند امور مرکب از فلزات غیر
 مذکور است بسیار است و ما در این مختصر بذكر در مرکب ^{الخصا}
 میکنم سیم مخته که ترکیب آن از سیم و اسرب و نخاس و از آن ^{نک}

۱۵۹ سیاه روشن است و در نقاشیها استعمالست ^{لیکن}

دیگر هفت جوش که مرکب از فلز است و از آن اوانی میسازند

فصل هفتم در نسبت فلزات یا لکه که مقدار معین بدان مقدار

از نر ز صفت متقال بود و از سیاه هفتاد و یک متقال و در آنکس

تسوی و از اسرب پنجاه و نه متقال و در آنکس و نیم و از سیم

پنجاه و چهار متقال و نیم و از نحاس چهل و شش متقال و در

آنکس و از برنج چهل و پنج متقال و از آهن چهل متقال و نیم و از

سوداز فلعی سی و هفت متقال و نیم باشد و الله اعلم بالصواب

قد تم هذا الكتاب بعون الملك الوهاب على يد ^{الحقير}

العباد الضعفاء الناس عفا الله عن محمد باقر الموسوي

الخو انصاری فی جمادى هم شهر شوال الکرّم من شهرد

سنه ثلث و ثمانین و ثمان

بعد الف من الهجرة

السوية

م

م

۲۸۳۶ (۱۰/۱۰/۲۰)